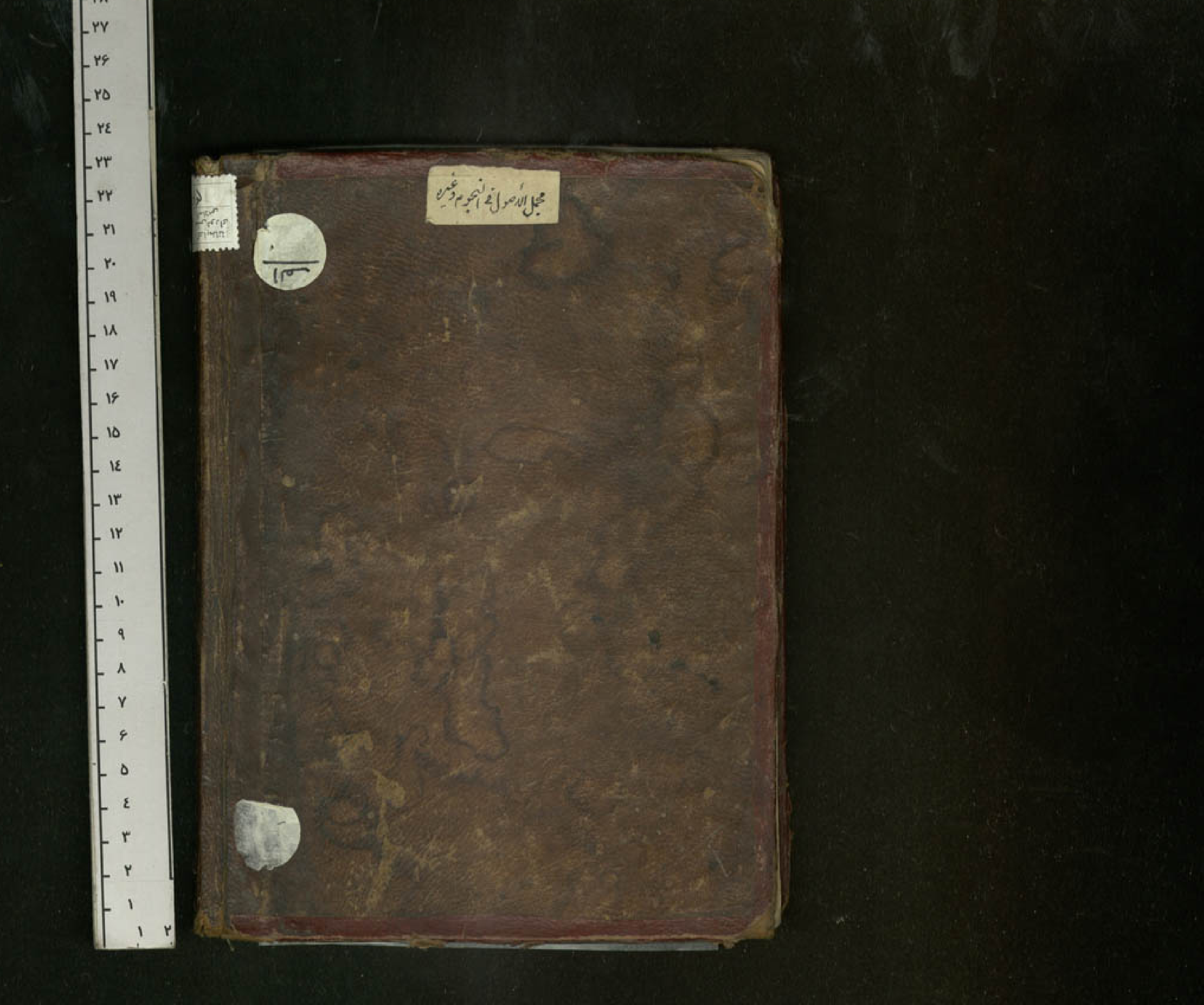

مجمل الاصول فی النجوم وغیره

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله علی آلائه وله الشکر علی نعمائه والسلم علی خاتم انبیائه محمد المصطفی
وآله واولیائه اجمعین چنین گوید ابو الحسن کوشیار بن لبان بن باشهری الجیلی
[illegible] این کتاب مجمل الاصول اندر علم احکام نجوم که گرد آوردم اندرین
کتاب از اصول این صناعت تصرف کردن اندر وی و بکار داشتن از مایه که
گمان بردم که بسنده باشد اندرین معنی و بی نیاز کردن جوینده کان این دانش را
از بسیاری علما دیگر کتابها و بسکش راهی که دانستیم و دیدیم بصواب و قیاس
برگرفتم و نگاه داشتم زیرا که این صناعتیست که اندر وی برهان نخیزد و خاطرها و
گمانها را اندر وی مجال بود و صحتها بیهوده اندر وی اندازه افتد و چهار مقالت
کردم این کتاب را نخستین اندر مدخل اصول این کتاب دوم اندر حکم
کردن بر کارهای عالم سیم اندر حکم کردن بر موالید و چهارم اندر اختیارات
کارها و از خدای عز و جل یاری خواستیم بر [illegible] یاری کنندگی او توانا
بر آن که توفیق دهد و آغاز کردیم بر بیان مقالتها که اندر هر مقالتی چند درست
و هند دری از چه معنی است مقالت نخستین اندر مدخل اصول
این صناعت ا اندر صدر کتاب اندر آن چیزها که یاد باید کردن از آن مقدمات
ب اندر طبایع ستارگان ج اندر نری و مادگی ستارگان د اندر ستارگان
روزی و شبی ه اندر طبایع ستارگان بدوری و نزدیکی آفتاب و اندر سعدی
و نحسی ستارگان ز اندر تشریق و تغریب ستارگان ح اندر ستارگان ثابته
و مزاجهاشان ط اندر برجهای ثابت و منقلب و ذو جسدین ی اندر برجهای
مذکر و مونث و لیلی و نهاری یا اندر طبایع برجها یب اندر برجها و جزوهای
که یکی بیکی نظر دارند یج اندر خانهای ستارگان ید اندر شرف ستارگان
یه اندر مثلثات و خداوندان مثلثاتشان یو اندر حدود یز اندر وجوه و فرح و دستوریه
[illegible] اثنی عشریات یح اندر اتصال و انصراف و قبول یط اندر نیروی ستارگان [illegible]



ستارکان

ملک برد نکی ک اندر دلالت خانهاء فلک و جایگاههای ستارکان کا اندر سهمها کب اندر
طلب کردن مستولی بر جایگاهی از جایگاههای فلک باب
مقالت دوم اندر حکم کردن بر کارهای عالم و این مقالت دوازده درست ا اندر
مقدمات این مقالت ب اندر جملهٔ حال طبقات مردمان ج اندر حالهای که
اندر هوا و زمین پدید آید د اندر فتنها و کارزارها ه اندر وبا و بیماریها و اندر سرما
و کرما و بادها ز اندر نمها و بارانها ح اندر نرخها ط اندر انتقال کسوفها ی اندر
دلیلهاء نشانهای هوا یا اندر قرانات یب اندر دورها بر مذهب پیشینیان
باب اندر مقالت سوم بر حکم کردن موالید و این مقالت سی درست
ا اندر مقدمات این مقالت ب اندر آفرینش کودک و حالهاش پیش از زادنش ج
اندر شناختن درجه طالع هنگام زادن بموذارها د اندر پرورش و زیست کودک ه اندر
صورت تن مولود و خلیش و مزاجش و اندر زندگانی مولود ز اندر دانشها که بتن رسد
ح اندر حالهای تن و نفس ط اندر حالهای نفسانی ی اندر حالهای مال و در و ندر یا اندر
برادران و خویشان یب اندر خواستها و سعادتها یج اندر پیشه و کار مولود ید اندر
تزوج یه اندر فرزند یو اندر دوستان و دشمنان یز اندر سفر و غربت یح اندر حال
مرگ یط اندر بخش عمر و کار مولود ک اندر تحویل سالها موالید و تسییر دلیلهای اصلی
باب اندر مقالت چهارم اندر اختیارات و این سه درست ا اندر جمل
اختیارات ب اندر تفصیل اختیارات بر ترتیبی که سزاوار بود ج اندر خاتمهٔ کتاب
باب آغاز مقالت نخستین اندر مدخل اصول این صناعت و اندر وی
بیست و دو درست اندر صدر کتاب از چیزهای که باید یاد کردن از مقدمات
فصل نخستین اندر آنکه دانستن احکام نجوم بدو چیز بود یکی از و بدانستن فلکهای
ستارکان و حرکاتشان و شمار تقویمهاشان و حالاتشان از دوریها و نزدیکیها و این دانشی
است که با آلتها و رصدها اندریابیم و بر این علم سای حجت و برهانهای هندسی و این علم
مشترک است بطبع مردم اندر [دانش] و هر که بدین علم دانا شد او شریفتر دانستن علمی دانسته

دانستنی اندر آن یعنی دو کتاب کرده ایم یکی را زیج جامع خوانیم و یکی را زیج بالعود دوم
دانستن کردارهاء ستارکانست که پیدا کرده در عالم و نیروهاء ایشان و تاثیرهای
اندر آن چیزها که اندر زیر فلک قمرست و این دانشی است بتجربت و قیاس یافته ایم
و این نیازمند بود بدانستن دانش نخستین که یاد کردیم و برهان و حجت را اندر و
راه نبود و جملهٔ او را اندر نشاید یافتن و بیشتر او را که آن چیزی که این دانش
اینند رو بکار دارند یعنی هوا و شخصهاء مردم و هر چه فرود از فلک قمرست
پیر کردیدن و از حال بحال کشتن آفریده و سرشته است و بر یک حال
نماند اندر بیشترین کارها و نه نیز مردم نیرو و تمام دارد در بیرون آوردن
خاصیتها حالها که از آمیختن ستارکان یک بدیگر پدید آید و این دانش
از دشخواری اندر یافتنش را تا بدان جایگاه هست که بهری از مردمان چنان
کمان برند که از و هیچ چیزی درست نیاید و خود آن هیچ نیست البته و بیشترین
از آن مردمان که بدان دانش نخستین رنج برده اند انکار کنند بدین دانش دوم
و گویند که اندر و هیچ منفعتی نیست و چیزی که از و پدید آید باتفاق افتاده بود
نه بسر او برهان نخیزد پس ما گوییم مر ایشان را که آن اتفاقی که آن همیشه بود
و یا بیشتر حالها افتد او یکی از برهانها بود و نه هر چیزی را که بر و برهان
نخیزد دست باز باید داشتن و منفعت او را کم داشتن زیرا که نه از حزم و نه از خرد
دست از منفعت سکنگبین باز داشتن اندر فرو نشاندن صفرا از بهر آنک
بر و هیچ برهان نخیزد و بر کردار او باید که بکار دارند از روی خرد و حزم
منفعت او را خویشتن کشند و اختصار از برهان او بر سود مند کی هموار کی
او کنند و ما همی بینیم و همی دانیم که آفتاب گرمی کند و بتجربت یافتیم که ماه
تری کند و فصلهاء سال همی کردد از حال بحال بگرمی و بسردی و تری
و بارانها بسبب پیوستن آفتاب و ماه بستارکان و پیوستن ستارکان با ایشان
و یک بدیگر و این آشکاراست و دفعش نشاید کردن و اگر چه بر و برهان
نخیزد و آن کسان که اندر آن دانش دوم آویخته اند از دو دانش این صناعت

بهوی آتد که بند ... که بر چیز ویاتــ این برهان بیای خیزد واین نارشناختن
ایشان بود نیز برهان را وطریقت وطبیعت از او انک باید که ما اعتقاد کنیم
اندرین دانش انست که دانیم که تجربت وقیاس اندرشاید یا مثل ازاو ا تجربت کرد چند
وهمه کروهها را داستان را بران اتفاق افاذ خواستیم که ما آن را مخالف کنیم هم بر این
وبقیاس وتجربت کردن ایشان برفتیم وان چیزی را که اسری باشد بر کرده
وبهنوی دیگر کونه ما اندران او بریم که بقیاس وترتیب نیکوتر ونزدیکتر باشد
ودست ازان بازدارم که یک یک بران متفق باشند پس چون مردم اکاه بود از طبعها
ستارکان فراز کیرم بدان چیزها که از پیش آن یاد کرده ایم چون دانستن
نیروی آفتاب که کرمی کند ونیروی ماه که تری کند وهمچنین نیرو ستارکان
وانک زیرک دل وتیز اندیشه تر بود خبر تواند داذن از مزاجهای ستارکان
وتواند بسیاری حالها را خبر داذن پیش از بودنش ازان چیزها که تعلق
دارذ بحال هوا اندر کرمی وسردی وبادها ونمها وبارانها وحالهای مردمان
اندر سعادتها ونحوستها وفضیلتهاشان ورذیلتهاشان اما آنچ گفت چه منفعتست
اندرین دانش انست که مردم را فکر وتمییز بود که او را راه نماید بسیجیدن کارها
کاذ پس بود پیش ازان اکاهی یافته باشد چنانک کسی از هوا وطبع شهر خویش
آکاه کشته باشد پیش از آمدن زمستان وتابستان بسیج آن بکند اندر خورد
آن تا از سرما زمستان وکرمای تابستان رنج نیابد پس همچنین هر که آکاه شود
از علتی که او را بیش خواهد آمدن بضدی ازان او که بود مقابله کندش باندازه
نیرو وپژوهش کنده که اندر مولود او افتاده باشد واندر خورد آنک ازین دانش
اندوخته بود پس اکر ان قوت که بدید آمده بود بنیرو وتر ازان قوت بود
که مقابل او برند علت پیدا کردد باندازه آن افزونی وقوت واکر هردو
نیرو برابر یکدیگر باشند تن درستی واعتدال حاصل آید واکر ان قوت
که بمقابل او برند بنیروتر از قوت علت بود ان علت برضد فزونی آن کیرد
براندازه آن قوت پس از کارها یکی بود که یک شخص را از و پرهیز شاید کردن

اکر بدی

اگر بدانی بود ویاری پرنیرو دهنده تواند داذن بر ان ... چیزها که ستارکان را
بود اکر یکی بود واز وی سوی ان بود که اندرو سبب حکم کلی شود وان چیزی بود
سر بر نهاده که خطا کم کند چون بکردیدن هوا وتباه شدن وبدید امدن وباها
وبیماریها از ان اندران چیز ها که بسیجیدن باشد بر وفق امر یعنی از فساد
یا برکشتن دولتی را یا بدید امدن دولتی که واجب کند نیکی عام ویا بدی عام را
واین است که خواستیم که اندر صدر این کتاب یاذ کنیم **در دوم از مقالت نخستین**
اندر شناختن طبعهای ستارکان آفتاب کرمی کند واندکایه خشکی کند وماه تری کند
واندکایه سردی وجسمها را باز تری کند وبپوساندش وزحل سردی کند واندکایه
خشکی ومریخ خشکی کند تنها وطبعش سوزنده است از بهر این اندازکی خشکیش
ومشتری را مزاج معتدلست وکرمی وتری کند چنانکه کرمیش اندکی بیشتر بود
وزهره کرمی وتری کند وکرمی اندکی بود ومزاج او معتدل بود وعطارد مزاج آن
ستاره دارد که با او باشد ومزاج آن برج کیرد که اندرو باشد چنانک هوای او
با دانکیخت چنانک یاذ کردیم **در سوم از مقالت نخستین** اندر سعدی ونحسی
ستارکان مشتری وزهره سعدانند بر اطلاق از بهر معتدلی مزاجشان
وازان کرمی وتری که اندریشانست وزحل ومریخ هردو نحس اند زحل از بهر
انداذکی سردیش ومریخ از بهر انداذکی خشکی را وآفتاب وماه هردو
سعداند از نکرستن بتثلیث وتسدیس ونحس اند از مقارنه ومقابله وتربیع
وعطارد انبازی کند اندر سعادت با سعدان واندر نحوست با نحسان انکه که
با ایشان اتصال کند **در چهارم از مقالت نخستین** اندر مذکری ومونثی
ستارکان ماه وزهره هردو ماده اند از بسیاری تری که اندر ایشانست وآفتاب
وزحل ومشتری ومریخ نر اند وعطارد با نران نر بود وبا مادکان ماده بود از بهر آن
که تری وخشکی اندرو برابرست ونیز نر وماده کرده اند بقیاس با آفتاب
وآن بران کونه است که ستاره که بمشرق بود نر باشد واکر بمغرب بود ماده ونیز نر وماده
کرده اند بقیاس با افق واین بران کونه است که هر ستاره که اندر میان طالع وعاشر بود

واندران ربع که برابر او بود نباشد و آنک اندر دو ربع باقی باشند بر آن بود که ماذه
باشند **در پنجم از مقالت نخستین** اندر ستارکان روزی و شبی، ماه و زهره لیلی اند از بهر
آن تری که اندر ایشانست و آفتاب و مشتری نهاری اند از بهر گرمی که اندر ایشانست
و عطارد با نهاری نهاری باشد و با لیلی لیلی و چون مشرقی باشد نر باشد و چون مغربی
باشد ماذه و چون شرقی باشد نهاری باشد و چون مغربی باشد لیلی و کوهر زحل و مریخ
تباه کننده است پس زحل را از بهر آنک سرد کننده است نسبت کردندش با گرمی روز و مریخ
را از بهر آنک خشک است نسبت کردندش با تری شب زیرا که هر یکی از ایشان دو گانه
چون اندرین چنین خویش بوند معتدل مزاج باشند و بجمله هرچه نر است نهاری است و هرچه
ماذه است لیلی است الا مریخ که نرست و لیلی است **در ششم از مقالت نخستین** اندر طبایع
ستارکان بدوری و نزدیکی ماه از آن وقت که نو گردد تا بتربیع نخستین تری کننده است
و از آنجا تا باستقبال گرمی کننده است و از آنجا تا بتربیع دوم خشکی کننده است و از آنجا
تا باجتماع سردی کننده است و پنج ستاره دیگر از آغاز مقارنه کردنشان با آفتاب تا بوقف
کردن نخستینشان تری بیشتر کنند و از وقف کردن دومین ایشان تا مقابله آفتاب
گرمی بیشتر کنند و زهره و عطارد تا بمقارنه آفتاب گرمی بیشتر کنند و از آنجا تا بوقف
کردن دومین خشکی بیشتر کنند و از آنجا تا بمقارنه آفتاب سردی بیشتر کنند پس چون
ستاره سردی کند و دیگری گرمی کند یکی تری کند و دیگری خشکی کند اندر هوا حالهای
مختلف پدید آید اندر خور آمیختن ایشان و اندر خور نیروی هر یکی از ایشان
و اندران جایگاه صعب بود حکم کردن یک چیز از آن حالها دشخوار بود پژوهیدن
آن نیروها را با یکدیگر **در هفتم از مقالت نخستین** اندر تغریب
و تشریق ستارکان هر آن ستاره که پیش از بر آمدن آفتاب بر آید مشرق
بود و آنک از پس فرو شدن آفتاب فرو شود مغرب بود و حد تشریق
و تغریب ستارکان علوی را هر یکی از سه گانه که فلکهای ایشان زبر
فلک آفتابست و آن زحل و مشتری و مریخ اند صد و بیست جزو بود
و زهره را چهل و پنج جزو بود و عطارد را کم و بیش بیست و پنج جزو

بود

بود و عطارد را کم و بیش بیست و پنج جزو بود و این هر دو غایت دوری از ستاره بود
از آفتاب **فصل** اندر یاد کردن حالهای ستارکان ثابته بسیار اند و هر یکی
از ایشان بر مزاج ستاره ای یا دو ستاره از این ستارکان متحیره و آنان که اندر عظم نخستین
و دومین اند و سومین آنک مهتر اینند که آثارهای ایشان پیداتر بود و آنچ
اندر حقیقت طالع و عاشر و جایگاه آفتاب و ماه و سهم السعادة افتد دهشها بزرگوار
دهند از طبیعت آن ستاره متحیره که او بر مزاج آن بود خاصه که بسیاری آنانند که قطع
کند و بر طبیعت همچنان اند و بر مزاج ایشان و رنجها و غمها را قطع کند و
حالها را تباه کند و چون ابتدای سیر این ستارکان دیدم و ما این ستارکان ثابت
ستاره را اندرین کتاب یاد کردیم جایگاه ایشان و بزرگی و کوچکی و جهت و عرضهای
ایشان و مزاجها ایشان و یاد کردم که قواطع کدام اند از ایشان و باید که بر آن
درجات افزایند که ماندند کردیم هر یکی از این سال سیصد و شصت و پنج روز و ربع
اندر هر سالی پنجاه و چهار ثانیه و اندر هر صد سال نه دقیقه **سماک الرامح**
اندر ده درجه میزانست و از عظم نخستین است و در سوی شمال است و بر مزاج
عطارد و زحل است **النسر من الاکلیل** اندر میزانست بچندین کرم و از
عظم دوم است و در سوی شمال است بر مزاج زهره و عطارد **نسر الواقع** اندر
جدی است بچندین درجه ید و از عظم نخستین است و در سوی شمال است
بر مزاج زهره و عطارد **ذنب الدجاجه** که ورا ردف خوانند اندر برج دلو
است کب و از عظم دوم است در شمال بر مزاج زهره و عطارد **کف الخضیب** اندر
حمل بود بچندین درجه کب نه از عظم سوم در شمال بر مزاج زحل و زهره **حامل
راس الغول** اندر ثور بچندین درجه یه و از عظم دوم در شمال بر مزاج مریخ و
عطارد قاطع **النسر من راس الغول** اندر برج ثور است بچندین درجه سه
و از عظم دوم در شمال بر مزاج مریخ و عطارد قاطع **العیوق** اندر برج جوزا است
بچندین درجه ح و از عظم نخستین در شمال است بر مزاج مریخ و عطارد قاطع **منکب**

العنان اندر جوزا است بخندین مه نه از عظم دوم در شمال و مزاج مریخ و ...
عطارد قلب الطایر اندر برج جدی بخندین یو نه از عظم دوم در شمال بر مزاج
مریخ و مشتری منکب الفرس اندر برج حوت است بخندین کط از عظم دوم در شمال بر
مزاج مریخ و عطارد قاطع عین الثور اندر برج ثور است بخندین که م و او را دبران
خوانند از عظم نخستین در جنوب بر مزاج مریخ قاطع راس التوم المقدم اندر برج
سرطان است بخندین و ک از عظم دوم در شمال بر مزاج عطارد راس التوم اندر برج
سرطان بخندین ط ب از عظم دوم در شمال بر مزاج مریخ قاطع المعلف اندر برج
سرطان است بخندین ل ک سحابی بر مزاج مریخ و عطارد قاطع در سوی شمال
عنق الاسد اندر برج اسد بخندین مه از عظم دوم در شمال بر مزاج زحل و لختی
از مریخ چنین قلب الاسد اندر برج اسد است بخندین یو از عظم نخستین
در شمال بر مزاج مریخ و اندکی از مشتری و من کمان برم که این کوکب قطع کند و
بقطع کردن اینک پیش از این گفتم اندر خود تر است جز که برین گونه گفته ام الصرفه
اندر برج سنبله است بخندین و ک از عظم نخستین در شمال بر مزاج زحل و زهره
سماک الاعزل اندر برج میزان بخندین ط م از عظم نخستین در جنوب
بر مزاج زهره و لختی از عطارد قلب العقرب اندر عقرب است بخندین که م
از عظم دوم در جنوب بر مزاج مریخ و اندکی از مشتری قاطع حمه العقرب اندر برج
قوس است بخندین ید سحابی جنوبی بر مزاج آفتاب و مریخ قاطع عین الرامی
اندر برج قوس است بخندین ح سحابی شمالی بر مزاج زحل و عطارد قاطع راس
الحبار اندر برج جوزا است بخندین له سحابی جنوبی بر مزاج مریخ و عطارد قاطع
منکب الجوزا الیمن اندر برج جوزا است بخندین هه از عظم نخستین جنوبی
بر مزاج زحل و عطارد قاطع منکب الجوزا الیسری اندر جوزا است بخندین
ده از عظم دوم جنوبی بر مزاج زحل و مشتری الوسط من المنطقه اندر جوزا
است بخندین لک از عظم دوم جنوبی بر مزاج زحل و مشتری المقدم الیسری

عین الثور ...

اندر

اندر جوزا بخندین ... از عظم نخستین جنوبی بر مزاج مشتری و زحل الشعری
الیمانیه اندر سرطان بخندین ... از عظم نخستین جنوبی بر مزاج مشتری و اندکی
از مریخ الشعری الشامیه اندر برج سرطان بخندین ... از عظم نخستین
جنوبی بر مزاج عطارد و اندکی از مریخ آخر النهر اندر برج حمل بخندین ... از عظم
نخستین در جنوب بر مزاج مشتری و زهره و اندک بر مزاج ... تمام شد این
ستارگان که حدیث قطع ایشان کردیم باید که پرهیز کنند از شر ایشان چون
تسییرها بدیشان رسند فصل اندر برجها منقلب و ثابت و ذو جسدین
حمل و میزان برجها اعتدال اند زیرا که چون آفتاب اندر ایشان شود روز
و شب چند یک دیگر گردند بهمه جایگاهی پس حمل را اعتدال ربیعی خوانند
و میزان را اعتدال خریفی سرطان و جدی هر دو برجهای انقلاب اند زیرا که
چون آفتاب اندر اول ایشان شود از جهتی باز جهتی گردد از بر ما یکیها و از کرها
بنزد ما پس سرطان انقلاب صیفی است و جدی انقلاب شتوی پس این
هر چهار برج که گفتیم منقلب اند حمل و سرطان و میزان و جدی از بهر آنک که
چون آفتاب در یکی از این برجها باشد آن بود که فصل بفصلی دیگر شود چنان که
بهار بتابستان و از تابستان بخزان و از خزان بزمستان و هر برجی که از پس
این چهار برج آید ایشان ثابت باشند و آن ثور است که از پس حمل اند و اسد
است که از پس سرطان اند و عقرب از پس میزان و دلو از پس جدی و هر برجی
که از پس برجها ثابت بر آید آن بود که ذو الجسدین باشند چنان که از پس ثور
جوزا و از پس اسد سنبله و از پس عقرب قوس و از پس دلو حوت پس این حمل
و سرطان و میزان و جدی منقلب اند و ثور و اسد و عقرب و دلو ثابت و جوزا و
سنبله و قوس و حوت ذو جسدین فصل اندر برجها مذکر و مونث و
لیلی و نهاری برجها هم چنین بر یک ترتیب از حمل اندر یکی نر و نهاری است و یکی
ماده و لیلی است تا بحوت از بهر آنک نر قرین ماده بود و روز قرین شب و آغاز

بنزد نهاری کردندی را که نه بنزد ترد مشترین ماذه و همچنین دو نـ
ازشب بس شش برج بزد نهاری باشد و شش برج ماذه و لیلی **فصل**
و همچنین نر و ماذه از طالعها گرفته اند تا بدانند هم طالع از و یکی نر و یکی ماذ
ولی وابتدا از طالع کردند یعنی طالع نر بود دوم ماذه و سیم نر و چهارم ماذه و بر
کردار **فصل** و نخستین ربعها فلک را بنزدیک و ماذ کی باز خواستند چنان
که آن ربع که از عاشر تا بطالع بود نر بود و مقابلش نر و آن ربع که از طالع
تا چهارم ماذه و مقابلش ماذه بود پس ربعی نر و ربعی ماذه اند ربع نخستین که عاشر
طالع است **فصل** اندر طبعها برجها برجها را بر چهار طبع بترتیب فرونهاذ
اند ناری و ارضی و هوایی و ابی چون چنین بود سه برج اتشی بود گرم و خشک
بر طبع صفرا و آن حمل و اسد و قوس اند و سه خاکی سرد و خشک بر طبع سودا و
آن ثور و سنبله و جدی است و سه بادی گرم و تر بر طبع خون و آن جوزا و
میزان و دلو است و سه ابی سرد و تر بر طبع بلغم و آن سرطان و عقرب و
حوت است پس آنان که بادی و اتشی اند نر و نهاری اند و آنان که خاکی و
آبی اند ماذه و لیلی اند **فصل** اندر چهار جزوها که شکل یکی نظر دارند
ان برجها و درجها که بیکدیگر نظر دارند آنان باشند که از میانشان شش برج بوذ
و صد و هشتاذ درجه و آن مقابله باشد دوم آنک از میانشان چهار برج بوذ
و صد و بیست درجه و آن تثلیث باشد سیم آنک میانشان سه برج بوذ نود
درج و آن تربیع باشد چهارم آنک میانشان دو برج بوذ و شصت درجه و آن
تسدیس باشد و اما مقابله دشمنی باشد و تربیع همچنین جز که کمتر از آن بوذ و تثلیث
و تسدیس دوستی بوذ جز که تسدیس کمتر از تثلیث بوذ و آن جزوها که بجای آن
نظرها بایستد هرچند که نظر نکنند آنان باشند ایشان که یکی از نقطه اعتدال باشت
باشت بوذ و آن سازکار و متفق باشند اندر مطالع چون جزوها حمل بو ترتیب با
جزوها حوت نه بر ترتیب هم و هم آن جزوها که دوری ایشان یکی از نقطه انقلاب

راستشاست و نوذ نان آنان باشند که سازکار و متفق باشند بمداری روز و چون
جزوها سرطان بترتیب و برا و لی جزوها نه بر ترتیب نه بو ولی و ترتیب صورت
جدولشان بدان روی و قسمت آن جزوها را که از اول حمل بوذ تا آخر سنبله غالبه
خواستند زیرا که روز بر شب بیفزاید اندر ایشان **جدول درجه المتقنه** و آن
جزوها را که از اول میزان بوذ تا آخر حوت مخفوظه خواستند زیرا که شب بر روز
بیفزاید اندر ایشان و اینست صورت جدول درجه المتقنه بطالع و ازمان

جدول اجزای متساوی اندر مطالع

الحمل	ا ب	کط کح	الحوت
	ج د	کز کو	
الثور	ه	که کد	الدلو
	و ز ح	کج ک	
الجوزا	ط ی	کا ک	الجدی
	یا یب	یط یح	
	یج ید	ر	
	یه یو	یو ید	
المیزان	یز یح	یج ب	السنبله
	یط ک	یا ی	
العقرب	کا کب	ط ح	الاسد
	کج کد	د و	
القوس	که کو	ه	السرطان
	کز کح	د	
	کط ل	ج ب	

جدول اجزای متساوی اند و متفق بمداری روز

السرطان	ا ب	کط کح	الحوت
	ج د	کز کو	
الاسد	ه	که کد	الثور
	و ز ح	کج ک	
السنبله	ط ی	کا ک	الحمل
	یا یب	یط یح	
	یج ید	یز یو	
	یه یو	یه ید	
الجدی	یز یح	یج یب	القوس
	یط ک	یا ی	
الدلو	کا کب	ط ح	العقرب
	کج کد	ز و	
الحوت	که کو	ه	المیزان
	کز کح	د	
	کط ل	ج ب	

فصل در خانهای ستارگان سرطان و اسد را خانه کردند ماه و آفتاب را اندر
حالهای ایشان و ایشان بنزدیک ترین همه برجها اند که ازین خانشان بوذ بسمت
الراس یعنی راست از سر پس سرطان را خانه ماه کردند و اسد را خانه آفتاب
و آن دو خانه که مقابل این دو خانه اند خانهای زحل کردند از بهر ناسازگاری زحل
مر ایشان را بطبع و مشتری نزدیکتر فلک زحل است دو خانه دادند یکی ازین سه که

خانهٔ زحل است ولیکن از آن نیمه که خانهٔ زحل است و مریخ را که زیرتر فلک سپهری
است دو خانه دادند بر هر دو سوی خانهای مشتری و زهره را دو خانه دادند بر هر دو سوی
خانهای مریخ و عطارد را دو خانه دادند بر هر دو سوی خانهای زهره و نیرین یعنی آفتاب
و ماه بر ترتیب نزدیکی عطارد با آفتاب پس زهره را دو خانه دادند بر دو سوی خانهٔ نیرین
بر دوری تسدیس و مریخ را دو خانه آمد بر هر دو سوی خانهٔ نیرین بر دوری تربیع
و مشتری را دو خانه آمد بر دو سوی خانهٔ نیرین بر دوری تثلیث و زحل را دو خانه آمد
بر هر دو سوی خانهٔ نیرین بر دوری مقابله چنان که یاد کردیم که هر دو خانهٔ زحل مقابل
دو خانهٔ نیرین است و از بهر آنست که خانه چون جایگاه ایمنی و تن درستی و سلامت
بوذ و مقابل جای بلا و وبال بوذ و از بهر آنست که هر دو نیرین بکرد آمدند یعنی نهار نه
نحس تر آیذ کی هر دو خانهٔ ایشان نزدیک یکدیگر است و از بهر آنست که عطارد چون
ممتزج بوذ مقابله سعد تر آن نیمه جایگاه باشد از بهر آنک هر دو خانهٔ او در هر دو
سوی خانهٔ هر دو نیرین است و زهره که سعد است از بهر آنست که خانهٔ او بر تسدیس
نیرین است و بتسدیس سعدتر است و مریخ بتربیع هر دو نیر است و تربیع نحس تر است
و مشتری بتثلیث هر دو نیر است و تثلیث سعدتر است از بهر آنک جایگاه ایشان
بر تربیع و تثلیث نیران است و زحل بمقابله نحس تر است که خانهای او بمقابله خانهای
نیران است **فصل** اندر شرف ستارگان کرد آمدند بجمله احکام بر آنک
شرف آفتاب اندر حمل است بنوزده درجه و شرف ماه اندر ثور است بسه درجه
و شرف زحل اندر میزان است بیست و یک درجه و شرف مشتری اندر سرطان
پانزده درجه و شرف مریخ اندر جدی است بچندین کح درجه و شرف زهره اندر
حوت بچندین کز درجه و شرف عطارد اندر سنبله بچندین یه درجه و هر برج
سراسر شرف ستاره بوذ جز که بیش از آن درجه بیشتر بوذ که بپایان جز مشرف بوذ
از میان آن دو درجه شرف و کمتر از آن درجهٔ شرف و درجهٔ جز مشرف از بهر آنک
شرف جایگاه عزت و بلندی بوذ و گفته اند که مقابله جایگاه شرف هبوط بوذ

یعنی

یعنی شرف و هبوط او **فصل** اندر مثلثات و خداوندانش دوازده برج
چهار قسمت کنند بر چهار مثلث متساوی الاضلاع هر مثلثی بر طبیعتی کی اسطقسی
و یکی خاکی و یکی بادی و یکی آبی و آنک آباذانیست از زمین بچهار قسمت کرده است
اما اندر عرض از خط استوا اندر تا آنجا که عرض شصت و شش درجه بوذ و اما اندر طول
از آغاز آباذانی مغرب تا انجام آباذانی مشرق صد و هشتاذ درجه بوذ اندر فلک
و اندر آباذانی از جزایر خالدات است و آن جزیرهاست بر آن غربی اندر دریا که
پیش آباذانی بوذ با کرانهٔ دریای مغرب از میان او بر نخستین ده درجه بوذ پس
میان آباذانی را سی و سه درجه باشد و طولش نوذ درجه بوذ پس ربع جایگاهها
که عرضشان کمتر از سی و سه درجه بوذ و طولش کمتر از نوذ درجه باشد آن جایگاه
از ربع غربی جنوبی و اگر طولش بیشتر از نوذ درجه بوذ آن ربع شرقی جنوبی
بوذ و آن جایگاهها که عرضشان بیشتر از سی و سه درجه بوذ و طولش کمتر از نوذ
درجه باشد آن جایگاه غربی شمالی باشد و اگر طولش بیشتر از نوذ بوذ و عرضش بیشتر
از سی و سه درجه بوذ آن ربع شرقی شمالی باشد **فصل** پس مثلثهای آتشی حمل
و اسد و قوس اند و خداوندانش اندر طالعهای نهاری شمس و مشتری است و اندر
طالعهای لیلی مشتری است پس شمس و انباز ایشان هم بشب و هم بروز زحل است
و آن مثلثه ربع شرقی و شمالی و جنوب را اندرین راه بوذ و حمل او را اندر توان نیست
و نه هوا او را و نه حشمتی او را از بهر آنکه آن چیزی که این دانش را بدو بکار دارند یعنی
هوا و بتخمها مردمان و هر چ زیر فلک قمر است بر کرده اند و از حال عالم کیتی
آفرینش و سرشته است و بر یک حال نماند اندر مشترین کار دها و نه بر مردم نیز تمام
دارد هرول و ودن خاصیتها چالهای که از اشیمتی نهادگان یکی یک پذیرند اند درین
دانش اند شماری اندر یافتنش را باید آن جایگاهست که بهری از مردمان چنان
گمان برند که از و هیچ چیزی در نهایت درست نیابد و چون آن هیچ نیست البته
و بیشترین از آن مردمان که بدان دانش نخستین رنج برده اند انکار کنند برین

دانش دوم گویند که اندرو هیچ منفعتی نیست و چیزی که ازو پدید آید بالهام
افتاده بود و مر او را برهان خرد نیست گویم مر ایشان را که از آن تقاضی که همیشه پدید
و باشد حالها افتد اول یکی از برهانها بود و نه هر چیزی را که برو برهان خرد نیست
دست باز باید داشتن و منفعت حیله کردن بود و نه از خرد از منفعت سکنجبین
باز داشتن باید و درو نشاندن صفرا از برهان که برو هیچ برهان خرد و برکه دانش
او باید که بکار دارند از روی خرد و حزم را و منفعت او را خویشتن کنند و اختصار
از برهان او بر سودمندی که همواره کی او کند ما همی بینیم و همی دانیم که آفتاب
گرمی کند و بتجربت یافتیم که ماه تری کند و فصلهای سال همی گردد از حال
بحال گرمی و سردی و تری و بارانها بحسب پیوستن آفتاب و ماه بستارگان و
پیوستن ستارگان بدیشان و دیگر چیزها از این آشکار است و نقض نشاید
کردن و اگر چه برو برهان خرد و آن کسان که اندر آن دانش دوم اوفتاده
اند اندر دانش این صناعت بهری اند که بپندارند که بر چیزهای این برهان
های خرد و آن ناشناختن ایشان بود مر برهان را و طریقت و طبیعت او را و آنک
باید که ما اعتماد کنیم اندرین دانش این است که دانیم که بتجربت و قیاس اندر شاید
یافتن آن را اول از تجربت کردند و همه کردها دانستن را بر آن اتفاق افتاد خواستیم
که ما آن را مخالف کنیم و هم بر راه قیاس و تجربت کردن ایشان برفتیم و آن چیزی
را که بهری باشد بر گونه و بهری دیگر بر گونه ما اندر آن اوفتیم که بقیاس
و تجربت نیکوتر و نزدیکتر باشد و دست از آن باز داریم که یکی یکی بر آن متفق
باشند پس چون مردم آگاه بود از طبعهای ستارگان و از کیسی بدان چیزها
که از پیش از آن یاد کرده ایم چون دانستن نیروی آفتاب که گرمی کند و نیروی
ماه که تری کند و همچنین نیروی همه ستارگان و آنک نزدیک دل و تن
اندیشه تن بود خبر تواند دادن از مزاجهای ستارگان و بود اندر بسیاری
حالها و خبر دادن پیش از بودنش از آن چیزهای که تعلق دارد بحال هوا اندر

گرمی

گرمی و سردی و بادها و نمها و بارانها و حالهای مردمان اندر سعادت و
نحوستهاشان و خوبیها و فضلتها و ذلتها اما آنک گفتیم چه منفعت است اندرین
دانش این است که مردم را فکر و تمییز بود که او را راه نماید به پسیچیدن مر کارها باید
و بدل صعبت که از پیش بودنش از آن آگاهی یافته باشد چنانک کسی که هوا
و طبع شهر خویش آگاه گشته بود که پیش از آمدن زمستان و تابستان پسیجان
کند اندر خود داشتن را از سرمای زمستان و گرمای تابستان کم رنج گردد پس همچنین
هر که آگه شود از علتی که او را پیش خواهد آمدن بصلتی از آن او که مقابله
کندش باید او نیرو دهد و پرهیز کنند که اندر مولود افتاده باشد اندر خود
آنک ازین دانش آگه بود پس اگر آن قوت که پدید آمد بود نیروتر از آن
قوت بود که مقابل او بود از آن علت پیدا گردد باید او آن فزونی قوت و اگر هر دو
نیرو برابر یکدیگر باشند تن درستی و اعتدال حاصل آید و اگر آن قوت که مقابل
او بود نیروتر از قوت علت بود از آن علت بر صفتی فزونی گیرد بر اندازه
فزونی آن قوت پس از کارها یکی آن بود که یک شخص را و از دو بهره شاید کردن
اگر یکی بود و مادری و نیرو دهنده تواند دادن بدان چیزی که ستارگان بود اگر
نیکی بود و از او بهره آن بود که اندر وست مثلثه آتشی دلیلست بر ناحیت مشرقی
شمالی و مثلثه دوم برجهای خاکی اند و آن ثور و سنبله و جدی است و خداوند
ایشان اندر طالعها بروز زهره و قمر است و بشب قمر پس زهره و ابنارشان
بروز و بشب مریخ است و این مثلثه ربع شرقی جنوبی است و مثلثه سوم هوایی
اند و آن جوزا و میزان و دلو است و خداوندان ایشان بروز زحل پس عطارد و بشب
عطارد پس زحل و ابنارشان بشب و بروز مشتری است و این مثلثه ربع غربی
جنوبی است مثلثه چهارم آبی اند و آن سرطان و عقرب و حوت اند و خداوند
ایشان بروز زهره است پس مریخ و بشب مریخ پس زهره و ابنارشان بروز و بشب
قمر است و این مثلثه را ربع غربی شمالی و از نیارستان که با خداوندان این

مثلثات وجهی ندانم آنرا که سعکس است جز که بشعاع او نگاه داشته
اند آنرا و بعضی مردمان مثلثها بانسین زهره را و از پیش آشیعا
وصواب اندر آنست که مریخ را فرا پیش دارند مطلع حمل و میزان اندر میانه
ابا ذاتی شمس و زحل را است و معینشان قمر و مریخ را و بناحیت جنوب جدی
و زهره را و ناحیت جنوب جدی و زهره را و ناحیت شمال سرطان و مشتری
را و عطارد را بانات است هر یکی از این ستارکان اندران جهت

فصل

اندر حدود این جزهای است که اندرو خلافست و هر گروهی را حدودی است بر
گونه دیگر و همه گروهان اندر قسمت حدود مشتری را بجای شمس فرو داشته اند
و زهره را بجای قمر فرو داشته اند شمس و قمر را اندر حدود بهره ندادند و هر گروهی
از منجمان اندر حدود اثنی اوفتنه اند بر آرزو و شهوت خویش و هیچ را از این
حدود قیاسی نیست و نه نظم و نه ترتیبی مگر حدود مصریان و هندوان و خداوندان
این صناعت اندر روزگار پیشین بر حدود مصریان کار کردندی و آنک حکایت کند از
بطلمیوس حدود این مردم است و نیز جز که اندر آن تغییرها است و آنک بروی کرد
امروز اتخذاوندان این صناعت و حدود مصریان اینست که نموده آمد والله اعلم



جدول المصریین

حمل	مشتری و	زهره و	عطارد ح	مریخ ه	زحل ه
ثور	زهره ح	عطارد و	مشتری ح	زحل ه	مریخ ج
جوزا	عطارد و	مشتری و	زهره ه	مریخ ز	زحل و
سرطان	مریخ ز	زهره و	عطارد و	مشتری ز	زحل د
اسد	مشتری و	زهره ه	زحل ز	عطارد و	مریخ و
سنبله	عطارد ز	زهره ی	مشتری د	مریخ ز	زحل ب
میزان	زحل و	عطارد ح	مشتری ز	زهره ز	مریخ ب
عقرب	مریخ ز	زهره د	عطارد ح	مشتری ه	زحل و
قوس	مشتری یب	زهره ه	عطارد د	زحل ه	مریخ د

فصل اندر حیز و فرح و دستوریه و اثنی عشریات حیز آن بود که ستاره نر
و بهاری بود و آن زیر زمین و بشب بر زمین ما ستاره ماده اندر برج ماده بر بود
و بروز زیر زمین و بشب زیر زمین و فرح آن بود که عطارد اندر طالع و قمر اندر سیم و زهره
اندر پنجم و مریخ اندر ششم و آفتاب اندر نهم و مشتری اندر یازدهم و زحل اندر دوازدهم
اما دستوریه آن بود که ستاره اندر یکی از خانها خویش بود و دوری دیش از یکی از
دو نیرین از دوری بود که از میان خانه نیر بود و میان خانه ستاره و جهت آن
جهت بود چون زهره که اندر میزان و آفتاب اندر اسد و مشتری در قوس و
چون زهره که اندر ثور بود و قمر اندر سرطان و با مشتری اندر حوت و بطلمیوس
این وجه را اران خواند و مواجهه و دستوریه نزدیک همه کس آن بود که ستاره اندر
خانه خویش بود و یا اندر وتد کوکبی و نیز کرد اندر خانه خویش و یا اندر شرف
خویش چون زهره که اندر میزان بود اندر طالع و زحل اندر جدی و یا زحل اندر میزان
و مریخ اندر جدی و کوکب چون بدین صورت بود یعنی اندر حیز خویش و یا
اندر فرح خویش و یا اندر دستوریه فعلش سفارتر بود و تاثیرش بیشتر بود و
اثنی عشریه آن بود که ستاره نگاه کند بدرجات ستاره از برجش پس هر
درجه را دو برج و درجه و دوازده دقیقه داغ بر انداز برج سر بیفکند انجا نگاه
که بشمار میجامد اثنی عشریه خوانند پس ستاره آنکه که اندر اثنی عشریه باشد
همچنان بود که متصل باشد بذوی چون اندر اثنی عشریه خانه بود
از صورت طالع چنان بود که خود اندر آن خانه باشد و مرانرا جدولی
فرو نهادیم تا آسانتر بود اندر یافتنش فرا کرند از برای درجه برج و
درج و از برای دقایق درجه و دقایق جمله را و برج کوکب فرا شند تا اینجا که رسد
خانه کیناه اثنی عشریه آن ستاره باشد و اینست جدول اثنی عشریه

ای عرض [illegible]					
ا ب	ع ع	ب کد	ه	دو	[illegible]
ج د	ع ع	لو ح	ح له	د ر	[illegible]
ه و	ا ا	ع ـ	له لو	د ر	[illegible]
ز ح	ا ا	کد لو	ر ح	ر ر	[illegible]
ط ی	ب ب	ح ع	لط مر	ر ح	[illegible]
یا ـ	ب ب	ـ کد	ما مب	ح ح	[illegible]
یج ید	ب ب	لو ح	مح مد	ح ح	لو ح
یه یو	ه ه	ع ـ	مه مو	ط ط	[illegible]
یز یح	ه ه	کد لو	مر مح	ط ط	کد
یط ک	د د	ح ع	مط نر	ط ی	ح
کا ـ	د د	ـ کد	نا نب	ی ی	ـ کد
کج کد	د د	لو ح	نح ند	ی ی	لو ح
که کو	ه ه	ع ـ	نه نو	یا یا	ع ـ
کز کح	ه ه	کد لو	نر نح	یا یا	کد لو
کط ل	ه و	ح ع	نط س	یا یب	ح ع

جدول		
ا ب	ع ع	ب کد
ج د	ا ا	ر ح
ه و	ب ب	ع ـ
ز ح	ب ه	کد و
ط ی	ه د	ح ع
یا ـ	د د	ـ کد
یج ید	ه ه	و ح
یه یو	و و	ع ـ
یز یح	و د	کد و
یط ک	ر ح	ح ع
کا کب	ح ح	ـ کد
کج کد	ط ط	و ح
که کو	ی ی	ع ـ
کز کح	ی ا	کد و
کط ل	یا ی	ح ع

فصل اندر اتصال و انصراف و قبول اتصال بجری کواکب سیری
از طول اندر هشت جایگاه بوذ مقارنه و مقابله و دو تربیع و دو تسدیس و دو
ثلث و اندازه این درجات را که اول درجات اتصال نشان بوذ نشان اجرام
خوانند و جرم آفتاب پانزده درجه است و قمر را دوازده درجه بوذ و کواکب علوی
را نه درجه بوذ و زهره و عطارد را هفت هفت درجه بوذ و اندر جرم مریخ خلاف
است که گروهی گویند که هشت درجه و گروهی گویند که نه درجه است پس چون
کوکب بنزدیک کوکبی رسد بدو اتصال خواهد کردن و میانشان دوری
چند نیمه جرم هر دو کوکب بوذ از اول اتصالش بوذ پس چون میانشان
نیمه جرم کمترین ایشان بوذ قوی تر اتصال بوذ پس چون راست راست باشند
بدرجه و دقایق پس این اتصال تمام بوذ پس اگر بدقیقه ازو اندر گذشته بوذ
منصرف بوذ ازو جز اندر قوت و زبردست او بوذ تا آنگاه که میانشان دوری

چند نیمه جرم یکی از دو کوکب بوذ یا کوکبی دیگر فرا رسد و بیند خواهند نوشتن
اتصال زین بران شرط است که یاد کردیم برین قیاس کند نیمه اتصالها را و انصرافها
را ان اتصالی که از عرض اندر بوذ بکار نیاید مارا مگر مقارنه و آغاز اتصال
و ابتداش بران گونه بوذ که یاد کردیم اندر اتصال طول از مقدار درجها و آنک از
جمله اتصال شمارند بجای اتصال مستدان بوذن دو ستاره بوذ اندر دو درجه
که مطالع ایشان راست راست بوذ یا اندر دو درجه که متفق باشند اندر درازی
روز بران گونه که اندر باب دوازدهم از اجکاینب کردیم فصل اندر نوع دیگر که انرا
انتقال نقل خوانیم و آن چنان بوذ که منصرف گردد از کوکبی و اتصال کند بکوکبی پس
نور آن کوکب با دیگر کوکب گذارد چون مریخ که اندر حمل بوذ و مشتری اندر سنبله و زهره
اندر جوزا پس زهره منصرف گردد از مریخ و اتصال کند بمشتری پس زهره نور مریخ با
مشتری گذارد پس جایگاه آن باشد که اتصال کرده مشتری مریخ فصل اندر
نوع دیگر اتصال که آنرا جمع خوانند و آن چنان بوذ که دو کوکب بیک کوکب پیوندند پس
این کوکب نور این دو کوکب گرد کند مثالش چون مریخ اندر حمل و مشتری اندر سنبله و زهره
متصل بوند بزحل و زحل اندر جوزا پس زحل نور ایشان گرد کند و بجای اتصال مشتری مریخ
ایستد فصل هرگاه که کوکبی بکوکبی اتصال کند از خانه پذیرنده یا از شرف یا از مثلثه
و حد پس بگمارد او قبول بوذ از آن نشان پذیرنده مقابل پس اگر ان خطهاء خویش بوند بران
گونه که گفتیم مقبول بوذ از آن نشان که مقابل بوذ نرخ که کمتر از آن قبول نحس بوذ و چون
کوکب اندرین خطها بوذ که یاد کردیم و مقبول بوذ اندر جایگاه خویش و چون اندر هیچ خط
نبوذ از خطهاء خویش غریب خوانندش و چون کوکبی راجع و یا محترق شوند پس آن
کوکب که راجع بوذ یا محترق نتواند از اتصال را قبول کردن و سلیم گرفتن پس آن کوکب
که همی بدو پیوندد او اندر خطی از خطهاء خویش بوذ و یا ازو ملذی [illegible] طالع [illegible]
[illegible] باشد و اگر غریب بوذ و یا اندر جایگاهی [illegible]
باشد فصل اندر نیروی ستارگان و از شکستن نیروی ستارگان بجری

ذاتی است و بهری عرضی و بهری سعادت پس اندر برجی که ذاتی بود آن بود کو کوکب
اندر خطی از خطهاء خویش بود و نیز نشان [illegible] نبود پس شرف [illegible]
پس وجه و این کمتر است مطلق پس چون اندر کدخداه پادشاه و بلندی طلب کند شرف
اندر آن جایگاه شریف تر بود از خانه و سیم وین قیاس زیرا که کوکبی کو اندر خانهٔ خویش
بود چون مردی بود که اندر استواری و جایگاه ایمنی خویش بود و چون اندر شرف
بود چون مردی بود که اندر میان عز و مملکت و پادشاهی خویش بود و چون اندر مثلثه
اش بود چون مردی باشد اندر میان انبازان و نگاه داران یاری گران خویش
و چون اندر وجهش بود چون مردی باشد که اندر صنعتش بود و چون اندر حد
بود چون مردی بود که اندر نهفتگاه و جایگاه خویش بود و چون اندر حد خویش
بود چون مردی بود که اندر میان خویشاوندان و نزدیکان بود و چون اندر حیز خویش بود
چون مردی بود که اندر میان آشنایان و دوستان بود و نیروهاء ذاتی نیز آن بود که اندر
فلک اوجش و آن آنکه بود که از میان او و میان اوجش تا ... درجه بود کمتر و یا
آنگاه که بربع الصاعد بود یعنی بعد ... مستقیم و آنگاه که مشرق بود و یا صاعد اندر شمال
بعرض **فصل** در قوة عرضی آن بود که اندر یکی از وتدها و یا اندر مایل الوتد بود و
نیرومندترین وتدها طالع بود پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس
تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن و ششم و دوازدهم را در شمار نگیرند و این نسبه
کمتر مطلق است پس چون ... از بهر سلطان کنند ... بدان ماند عاشر
نیرومندتر بود **فصل** در سعادت آن بود که کوکبی یا کوکبی سعد شوند و یا کوکبی سعد
بد و شوند و سوستی ... آن بود که ... اندر امن بود اندر حیز ...
ثانی و ثانی عشر ستارگان بوند که مسعود باشند و قوی بوند بذات و بعرض پس
آن ستاره که ... را ... کرده بود ... پادشاهی بزرگ دهند
سعادتی قوی و چون ... آن بود ... دهند تا آن
جایگاه که از حد مردمیشان برد و باز ... که هیچ مقدار و سنگش نبود پس

... اندر ... و نیروهاء ... چون ... و تمییز و سکر ...
... که اندرون تن بود باید که طلب کنیم از نیروهاء ذاتی و اگر آن نظر اندر
... بود و اندر جای دیگر باید که طلب کنیم از نیروهای عرضی و اگر اندر مال
... بود و نیکو حال و جمله آن سعادتها که از بیرون بود پس باید که طلب کردن از این
سعادتها را که یاد کردیم **فصل** اما استعلای ستارگان و ملک یعنی او را ...
آن بود که کوکبی اندر عاشر کوکبی بود و یا دورتر کوکبی اندر دورتر فلک ... کمتر از دورتر
... دیگر بود و دانستن آن از زیجها بود **فصل** اندر دلالت خانها فلک و جایگاهها
... طالع دلیل بود بدان نیروها که بدان نام کرده از تنخمی که باشد بود بر
... که آغاز بود کند و او را بیت الحیوة و النفس خوانند **دوم** دلیل بود بر معاش و اندوختن
از چیزها که سوافرا بود و او را بیت المال و المعاش خوانند و ستدن و کارها که
خواهند بود **سیم** دلیل بود بر چیزها نزد ... و او را بیت الاخوة و الاخوات
و خانهٔ ... نزدیک ... بود ... از جایگاه
شدن **چهارم** دلیل بود بر آن اصل که آغاز از و بود و او را بیت الاباء و الاجداد خوانند
و خانهٔ پدران و جایگاه او و خانهٔ ملکها و عقارها و احکام ها کارها **پنجم** دلیل بود بر تصرف
کردنش در حالها و او را بیت الاولاد خوانند و خانهٔ رسولان و چیزها و هدیهها و علم و صنعتها
و طعام و شراب خوردن **ششم** دلیل بود بر آفتها و علتها و بیماریها که فرا او رسد و او را بیت
الامراض خوانند و آفتها و خانهٔ بندگان و پرستاران **هفتم** دلیل بود بر آنکه برابر او بود
اندر ... و انبازی و ضدها بود و او را بیت النساء و الازواج خوانند و خانهٔ انبازان و ضدان
هشتم دلیل بود بر تباه گشتن و نیست شدن و او را بیت الموت و الخوف خوانند و خانهٔ میراثها
و خواستها زنان و خانهٔ غم و اندوه **نهم** دلیل بود بر انتقال حالها و تحویل کردن از جایی
بجایی و او را بیت السفر خوانند و خانهٔ دین و پیغامبری و رای و تمییز **دهم** دلیل بود بر خیر کی
و نیروش و او را بیت السلطان خوانند و خانهٔ عملها و مادران خوانند **یازدهم** دلیل بود بر
دلخوشی و کام دل و نیکخویی و امید داشتن و او را بیت الرجاء و السعادة خوانند و خانهٔ دوستان

وبرادران دوازدهم [illegible] ... [illegible]
الاعدا خواند [illegible] یار سازکاری و اندر زهها و [illegible]
چهارپایان یاد کردیم [illegible] جای این خانها اندر باب یازدهم و هرگاه که خانه چهارم
پدران بود خانه پنجم خانه فرزندان بود خانه ششم خانه اندوهش و برین قیاس **فصل**
اما موضعها ستارگان از خانه بران گونه بود که گرد آمدن اندر مردمان این صناعت [illegible]
که هرگاه که از میان کوکب و میان درجات خانه بر ولی تا فزون از پنج درجه بود آن
کوکب اندر خانه دوازدهم بود از آن خانه و چون کمتر از پنج درجه بود اندران خانه بود
هم برین قیاس بود دوازده خانه و این ولی عوی همی خوانیم **فصل** اندر سهمها سهم
بود که بیرون آورده باشند از دو دلیل بود که [illegible] بریکی جز [illegible] برین گونه بسیار
اند و نیز چندانکه بشمرد [illegible] نکرین سهم السعاده است که دلیل بود بر خواسته
و نیکبختی و سهم الغیب است که دلیل بود بر دلی و تدبیر و دین و خبر یافتن از خیرها پیش از
بودنش **سهم السعاده** بروز از شمس اندر کیرند تا بقمر و بشب از قمر تا بشمس **مثال**
عملش بران گونه بود که فراز کیرند از میان شمس و قمر بر ولی درجات طالع و برسرش افزایند
و از برج طالع [illegible] بیفکنند پس آنجا که شمارش بکذارد سهم سعاده آنجا بود و برین قیاس
فراز کیرند همه سهمها را **مثالش** چون طالع حمل است بده درج و آفتاب اندر
ابتداست بیست درجه و قمر اندر میزان [illegible] درج پس از میان شمس و قمر
[illegible] و پنج درجه بود بر سرش فزودیم درجات طالع تا شصت پنج درجه برآمد و سی را
حمل برفتیم و سی درج برج ثور و پنج درج بماند اندر جوزا بود پنج درج و ازینجاگاه سهم السعاده
است اندرین مثال [illegible] از میان طالع و سهم السعاده [illegible] بروز چندان بعد بود
که از میان شمس و قمر باشد و بشب چندان بعد بود که از میان قمر و شمس بود **سهم الغیب**
بروز از قمر کیرند تا شمس و بشب از شمس تا بقمر و از طالع بیفکنند و باز [illegible] این سهمها
را که معروف بود و بیدوازده خانه تعلق دارند و بکار دارند بجایهاشان پس از [illegible]
دلیلها و راهنمونیها بود بران [illegible] که خوانند **سهم المال** بروز و بشب از خداوند

[illegible] خانه [illegible] و از طالع بیفکنند **سهم الاخوه** بروز و بشب
[illegible] **سهم الاباء** فراز کیرند
[illegible] شمس تا زحل و بشب از زحل تا شمس و از طالع بیفکنند **سهم الام** بروز از زهره
[illegible] تا قمر و بشب از قمر تا زهره و از طالع بیفکنند **سهم الولد** بروز و بشب از
[illegible] **سهم المرض** بروز و بشب از خداوند
خانه ششم فراز کیرند تا بخانه ششم و از طالع بیفکنند **سهم العبید** بروز و بشب
از عطارد کیرند تا بقمر و از طالع بیفکنند **سهم الزوج** بروز و بشب از شمس فراز کیرند
تا زهره و [illegible] فراز کیرند تا بشمس و از طالع بیفکنند **سهم الموت**
بروز و بشب فراز کیرند از خداوند خانه هشتم تا بخانه هشتم و از طالع بیفکنند **سهم**
السفر بروز و بشب از خداوند خانه نهم تا بخانه نهم فراز کیرند و از طالع بیفکنند
سهم العمل بروز و بشب از خداوند خانه دهم فراز کیرند تا بخانه دهم و از طالع
بیفکنند **سهم الاصدقا** بروز و بشب از خداوند خانه یازدهم فراز کیرند تا بخانه یازدهم
و از طالع بیفکنند **سهم الاعدا** بروز و بشب از خداوند خانه دوازدهم کیرند
تا بخانه دوازدهم و از طالع بیفکنند و اینست که یاد کردیم والله اعلم **فصل** در طلب کردن
مستولی بر جایگاهها فلک یعنی [illegible] هرگاه که مستولی را طلب کنیم بر جای از جایگاهها فلک
از خانه و برج [illegible] فلک نگاه کنیم اندر خداوندان حظها آن خانه پس هرک
را حظ بیشتر بود اندران خانه سزاوارتر بود بمستولی زیرا [illegible] خداوند خانه را
پنج شهادت بود همیشه و خداوند شرف را چهار شهادت و خداوند حد را سه شهادت و خداوند
مثلثه نخستین را دو شهادت و خداوند مثلثه دوم را یک شهادت و خداوند وجه را یک
شهادت [illegible] که اندر حظ خویش بود چندان بدهیش چون خداوند خانه
که اندر خانه خویش بود هشت شهادت بودش پس [illegible] شهادتها را و آنرا که شهادت
بیش بود او سزاوارتر بود بدان خانه [illegible] از خانه و آنک نزدیکتر بود [illegible]
از دوستان بشهادت [illegible] باشد خداوند خانه سزاوارتر بود که بیش [illegible]

وان کوکب که اندران خانه بود اگرچه شهادتش اندک باشد ... ایشان بود ...
بران خانه مثلا چون برج حمل که مشتری خداوند مثلثه دوم است ... برج ...
خانه و بهرش خداوند شرف و خداوند مثلثه اول و زهره خداوند حد ...
تو ... از خانه بهر است و اما ... برج ... قیاس کنیم اگر ... اندر ... از ...

باب اغاز مقالت دوم از مجمل الاصول — المقالة الثانية في الاحكام على امور العالم

گفته شد در اول این کتاب که این مقالت چند دست است **فصل** اندر منفعت ...
مقالت ها عالم علوی ... بر ما ... از اندر عالم شرف ... بر شرف هبوط ...
صعود بر صعود ... مسعود بر سعادت و منحوس بر نحوست و ...
و ... کار ... فاین بعد ... که این همه را بر شمردن دشخوار بود ...
سخن اندران دراز گردد **فصل** این صورتها که اندر عالم سفلی اندر زمان ... دارند
صورتها فلکی را چون کژدمان زمین که ... بود ... کژدم فلک ... صورتها
دوازده برج است و ماران مر صورت شجاع را و شیران بیابانی مر صورت شیر را و
هم برین قیاس ... کار ... خداوندان طلسمان چون خواستندی که طلسم را کار بندند
انگاه اغاز کردندی که ستارگان اندران جایگاه کرده امدندی که ایشان را بایستی
فصل هرگاه که طالع سال برجی ثابت بود همه سال را حکم بر وی کنند و اگر دو جسدین
بود حکم نیمه سال بر وی کنند و اگر منقلب بود چهار یک سال را حکم کنند یعنی فصلی را
از سال بران طالع کنند که اندر برجی منقلب اند حمل فصل ربیع را و سرطان فصل صیف
را و میزان فصل خریف را و جدی فصل شتوی را و همچنین اندران هر یک گونه بود **فصل**
ملتها و کیشها را و دولتها را اغاز دانستن بود پس طالع ان سال را که اندروان
ملت و ان دولت پیدا گشته بود طالع ان بود ... کانش و باشد و حکم
کنند بر حالها خلیفگان و پادشاهان اندر سال از طالعها مولود ایشان ... طالعها
و نشستن ایشان اندر مملکت و با طالع اندر شهر شدن ایشان از بهر پادشاهیشان
اگر چه ... ازان چیزها که ... **فصل** ... نگاه ... اجتماع

فصل او با افتاب ... سعادت ... چون شعاع ... مقبول
چون راجع باشد یا محترق بود ضعیف گردد از سعادت و نحوست چون مقبول
بود اندر جایگاه ... باز دارد **فصل** و نشانها دلیل باشند بر ... کار ...
بر ... گشتن ... و ... مایل الوتد بود ... بود زیرا ... بود ...
و ... اندر ... گشتن ... میانه بود و ... زایل بود ساقط دلیل بود بران ...
کار از دست رفته بود ... **فصل** ... بجمله طبقات مردمان
دانستنی است که چون سال عالم اندر شدن افتاب بود بسر ... از حمل است و طالع
ان وقت طالع ان سال بود و طالع ... طالع اندر شدن افتاب اندر ... برجهای
منقلب طالع ان فصل بود و ... اندر ... که طالع سال اگر برجی ثابت
بود حکم سال همه بران برج بود و اگر ذو جسدین بود حکم نیمه سال بر وی کنند و اگر
برج منقلب بود هر فصلی را حکم کنند **فصل** ... سال بر طبع ...
ان کوکبی بود که اندر صورت طالع سال بود خداوند ان کوکبی که ... بود بر وی
دان سال خدای بود و از قمر و حکم سلطانان از افتاب کنند ... و ان
وسط السما و از خداوندان ... و حکم وزیران و دبیران و متصرفان از عطارد
کنند حکم ... و بار ... و دیانات از مشتری و مر خداوند ان ... دبیران
... را از زحل و لشکریان را ... را از مریخ و زنان و ... ازهره
و ... و بریدکان و رسولان و خبرها را از قمر **فصل** نگاه کنند اندر ... از
گروهها مردم ... نگاه کنند از بهر ... و امنی و سلامت ... از
... و سعادتها از سعادت
و جاه و ... نام ... کرد را ... وخواسته ... و ... ایشان اندر ... و
نحوست **فصل** نگاه کنند حال خواسته رعیت را و سود کردن ایشان اندر تجارت
کردن از دوم و از خداوندش و امیختشان با خداوند طالع ... ایشان
مر ... **فصل** نگاه دارند از امدن افتاب اندر اول حمل ... برجهای
منقلب ... خداوند شرف ... بجا نگاه شرف خویش ... برابر ...

کشتن جانورهای مردمان و درستی کارها ایشان و سازی نیکیها ایشان اندران
فصل **فصل** خداوند سهم السعادة و سهم غیب خداوندان [illegible]
جون اندر جایگاهها نیک باشند نکو بوذن ایشان نیکی بکرد کردش دوستی بوذ [illegible]
بوذ بر همه خیری و اگر برخلاف این بوذ خلاف این باشد **فصل** سهم الغیب رهنمون
بوذ بر همت سلطان و رای و تدبیر او پس جون نیکو و نیک باشند نیکو بوذ این حالها
از سلطان و اگر تباه و زشت و بد بوذ این حالها تباه کرده و نه نیکو آید از سلطان
و جون اندر خانه سفر کوکبی یا ذو کوکب و با بشتر باشند و ایشان را اندران خانه
حظ بوذ مردمان را سفر بسیار افتد **فصل** اقلیم اول زحل راست دوم مشتری
را سیم مریخ را چهارم آفتاب را پنجم زهره را ششم عطارد را هفتم قمر را است
فصل مریخ اگر شمس را متولی با خداوند خانه اثر را از برج آتشی بوذ آثار اندر دشمنی
از ان ملک و ناخوشی و زیان افتد از جهت مشرق و اگر از برج هوای بوذ از جهت مغرب
و اگر از برج آبی بوذ از جهت شمال **فصل** تسییر درجه طالع تحویل و کوکبش
بنزدیک کوکبها سعد و نحس هر بنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه را یک روز بوذ و حکم
بر آن کنند که ببینایند از جنس آن سعد و یا آن نحس که تسییر بذو رسد **فصل**
از پیش رفت اندر مقدمه که ملتها و دولتها اغازی و دانستنی بوذ بذو [illegible] پس
تسییر کنند طالع آن سال را که اندران دولت [illegible] بوذ خداوند شرف را و شمس
را و قمر را بخشانی که قطع کنند بر آن که هر سالی درجه مطلعی بوذ پس جون تسییر یک
ازین او الملع رسد باد شاهی ازان دولت بمیرذ و با پس و مهتری اندر اوی و اگر وی
تر بوذ اندر اصل آن دولتها که یاد کردیم قوی تر بوذ **فصل** هر کوکبی که اندر برج
انتها بوذ از طالع دولت بنزدیک تحویل سال دلیل بوذ بر مرگ بزرگی از آن کم رطالع
آن کوکب بوذ اگر زحل بوذ پیری باشد از بزرگان و اگر مشتری بوذ [illegible] یا
قاضی یا عالمی و اگر مریخ بوذ سرهنگی و اگر آفتاب بوذ باذشاهی و اگر زهره بوذ زنی
و اگر عطارد بوذ دبیری و اگر قمر بوذ بزرگی از خداوندان خواسته والله اعلم ○

باب [illegible] اندر حالها که اندر هوا و زمین پدید آید و مریخ اندر
[illegible] طالعها ربعها اجبارکانه و طالعها شرط طالعها [illegible] اجتماع و استقبال
[illegible] هست دلیل بوذ بر کشتن ستارکان بسیار اندر آسمان پس اگر برج
هوای بوذ بحکم تر بوذ خاصه دلالت پس اگر عطارد اندر مقابله او بوذ و با مقارنه آتش
بوذ بحکم تر بوذ پس اگر قمر بذو منحوس باشد بحکم تر بوذ اندر دلالت **فصل** زحل
اندر چهارم یکی از طالعها ابتداها که یاد کردیم رهنمون بوذ بر زمین لرزه و سیاهی
[illegible] و بر کنده شدن [illegible] از زمینها پس اگر برج ارضی بوذ محکم تر بوذ اندر دلالت
پس اگر عطارد اندر مقابله با او اندر مقارنه او بوذ محکم تر بوذ از دلیل پس اگر قمر منحوس
بوذ بذوی محکم تر بوذ اندر دلالت **فصل** هر یکی از زحل و مریخ اگر صاعد بوذ
اندر فلک اوج قوی تر بوذ اندر [illegible] بذو اما مریخ اندر کشتن ستارکان مدد
زحل اندر زمین لرزها و تاریکیها **فصل** مریخ اندر وتد چهارم و برج خاکی و ستارگان
نحس اندر ساقط و عطارد پیوسته بذوی رهنمون بوذ بر زمین لرزها و پیدا کشتن آتشها
از زمین و بر بستاری رنجها و ثبات معدنها **فصل** دهم طالع تحویل و یا اول ربعها
و یا از اجتماع و یا از استقبالها اگر هوای بوذ و اندرو نحسان باشند و یا قمر اندرو
منحوس بوذ رهنمون بوذ بر حرفها که اندر هوا پدید آید جون ستارگانی که دنبها
دارند و [illegible] کشتن ستارگان **فصل** چهارم اندر طالعها این ابتداها
اگر آبی بوذ و اندرو ستارگان نحس باشند و یا قمر اندرو بوذ و منحوس باشد دلیل
بوذ بر زمین لرزها و تاریکیها که باشد و خسفها والله اعلم **باب**
اندر قحطها و گرانیها مقابله مریخ و زحل بنزدیک تحویل اگر رهنمون بوذ بر قحطها و
گرانیها خاصه که از وتدها بوذ و آنگاه بوذ که مریخ بوتد رسد بسیر و یا بعد از زمان
یکی از دو کانه و میان وتد و یکی از دو کانه بر تو اولی بوذ و یا رسیدن طالع تحویل
یکی از دو کانه یا بر بعض یا مقابلش از بهر آن که هر بنجاه و نه دقیقه و هشت
ثانیه را یک روز بوذ **فصل** بوذن مریخ اندر زیر شعاع در تحویل سال

وبا ربعها ویا اجتماعها و با استقبالها دلیل بوذ بر فتنها و کارزارها اندر آن فصل از سال
که آنجا [illegible] بوذ و برج منقلب بوذ **فصل** چون طالع تحویل برج ثابت بوذ و مریخ اندر
برج شمس بوذ و یا مقابلش و اندر برج منقلب بوذ دهمون بوذ بر خروج کردن [illegible]
بر پادشاهی **فصل** مریخ چون سال خدا بوذ و اندر جایگاه فاسد بوذ یا غریب و راجع
کرده و نیز چیزی از ستارگان سعد نگاه نکند [illegible] کرداند و ر لشکر اندر [illegible]
پادشاه و کارزار و هیجان کرد **فصل** چون مریخ بسهم السعادة نگاه کند و بسهم
غیب شمس دهمون بوذ از بس کشتن و دزدیها و فتنها و کارزارها و [illegible]
که یکی ابروز بیشتر ذکر کنند از شمس یعنی درجه آفتاب باندر جه مغرب و اندر طالع
و [illegible] بوذ و [illegible] او مریخ بیفتد از جایگاه شمس [illegible] چون مریخ باده
از سهام نزدیک تحویل سال و ربعها و با اجتماعها و استقبالها افتد دلیل بوذ بر فتنها و کارزارها
خاصه که مریخ برج ثابت بوذ **فصل** دلیل چون [illegible] بر کار [illegible] و فتنها [illegible] برج [illegible]
از طالع مولود سلطان شهر و وسط السماء وی و با از طالع [illegible] اندر شهر از بعد
ولایت پادشاهی و وسط السماش پس [illegible] مخصوص بوذ [illegible] برج دهمون
بوذ بر فتنها و کارزارها و اضطراب

باب اندر وباها و بیماریها طالع تحویل و طالع اجتماع و استقبال که پیش از تحویل بوذ خداوند
و [illegible] دو جایگاه را بدلیل [illegible] بر حال سال اندر وبا و سلامت پس سلامت بیشتر
نشان دهمون بوذ بر سلامت و [illegible] بر وباها و بیماریها و همچنین طالعها
و ربعها و طالعها اجتماع و استقبالها که از پیش از ربع بوذ **فصل** اتصال
خداوند تحویل و یا ربع و با خداوند طالع اجتماع و استقبال که پیش تحویل بوذ و یا ربع
بخداوند ششم یا نحوست [illegible] دهمون بوذ بر وباها و بیماریها پس [illegible] اتصال
بخداوند هشتم بوذ یا نحوست [illegible] دهمون بوذ بر مرگ بسیار و جنس بیماری از طبیعت
آن کوکب ناحس بوذ **فصل** زحل دهمون بوذ بر بیماریها [illegible] و
که [illegible] سپرز و بیماریها [illegible] زنان [illegible]

[illegible] آن بیماریها [illegible] بوذ **فصل** و مشتری دهمون بوذ بر ربحه و ذات
الریه و سکته و تشنج و درد دل و جمله آن بیماریها که از افراط بوذ **فصل** مریخ دهمون
بوذ بر تبها دایم و [illegible] درد جگر و معده و انداختن خون از گلو و افکانه کردن زنان
و [illegible] کردن [illegible] و جمله آن بیماریها که از افراط گرمی بوذ **فصل** زهره دهمون بوذ
بر [illegible] کلی و [illegible] که [illegible] بوذ [illegible] و جمله آن بیماریها
[illegible] بسیاری تری بوذ و [illegible] **فصل** عطارد دهمون بوذ بر [illegible] دیوانگی و شدن
[illegible] سوداء [illegible] و درد [illegible] گلو و خون انداختن از گلو و
جمله آن بیماریها که از خشکی [illegible] بوذ [illegible] **فصل** شمس را فعل
مانند فعل مریخ بوذ **فصل** قمر مانند فعلش بفعل زهره **فصل** هر گاه که زحل نگاه
کند بسهم سعادة و سهم غیب [illegible] دلیل بوذ بر مرگ بسیار از بیماریها زحلی والله اعلم

باب اندر ذکر [illegible] و [illegible] و باذها منصرف
کشتن [illegible] کوکبی با اتصال کردنش [illegible] خداوند خانه او بوذ اندر آن
مقابل خانه کوکب [illegible] الباب خوانند و آن چون منصرف [illegible] بوذ از [illegible]
[illegible] مشتری و عطارد و [illegible] منصرف کشتن از شمس
اتصال کردنش بزحل و یا منصرف کشتن از زحل و اتصال کردنش بشمس و یا منصرف
کشتن قمر از زحل [illegible] جدی مقابله سرطان است **فصل** برجهای هوایی و [illegible]
و عطارد و مشتری [illegible] باذها اندر [illegible] **فصل** زحل اندر تحویل
سال اندر مثلثه ناری [illegible] مریخ اندر [illegible] زحل اندر
مثلثه ارضی [illegible] مریخ اندر [illegible] زحل اندر مثلثه هوایی
[illegible] مریخ اندر [illegible] زحل اندر مثلثه آبی [illegible] مریخ
[illegible] **فصل** کرد اندر [illegible] ستارگان [illegible] اندر برجهای
هوایی دلیل کند بر باذها **فصل** هر گاه که مریخ بر برجهای هوایی نگاه [illegible] بوذ
نزدیک تحویل سال و یا ربعها و با اجتماعها و استقبالها دلیل باشد بر باذها [illegible] برجها

وانشها پس اگر زحل بران گونه باشد دلیل باشد بر بادها سرد واهسته و اگر
مشتری بود بران گونه دلیل بود بر بادها نیک حرکت بسیار و تر بود و از بادها دخان و اگر
زهره بران گونه بود دلیل بود بر بادها خوش لطیف نم و اگر عطارد بران گونه بود دلیل
بود بر بادها لطیف و جهت باد جنب جنس کوکب بود فصل هرگاه که شمس اندر جوزا
اندر نگاه باید کردن اندر قمر اندر برج قوس که اندرین مشترک دو نگاه را اندران روزنگار یاد کرد
بود که دهمون بود و آن بادها سال بیا خوش و خوشی و سودمندی و نیازکاری اثر فصل
زحل اندر حول سال اندر مثلثه تابستان بگاه هنگامه از نگرد مریخ اندر و بیفزاید برجها هوایی
و آتشی دلیل بود بر سرما و بالیدن روز و خشک و ابرها تاریک بود فصل مریخ دلیل گرمی
و بادها سموم بود سوزنده و دهمون بود که سستی آبها و خشک شدن چشمها از مشتری
اندر بدید آورد اندر هوا بادها خوش تر و زهره اندر ابرها بادها خوش و آهسته
بدید آرد و عطارد اندر آنجا دلیل بود بر بادها معتدل که روز بگردانش بود و مریخ
هرگاه که بمشرق بود هنگام آفتاب بسرطان دلیل بود بر گرما سخت و چون زهره بمشرق
بود اندر نگاه شدن آفتاب بجدی دهمون بود بر سختی سرما فصل هرگاه که قمر
اندر مجاسدن زحل منصرف بود از برجها خاکی دهمون بود بر سختی سرما و آمدن برفها
اندر مخها و چون از مقابله مریخ بازگردد و مریخ اندر برج ناری بود دلیل کند بر سختی
گرما اندر هنگامش فصل هرگاه که فتح الباب افتاده بود که قمر اندر یکی از
مرکزها چهارگانه بود آنج دلیل بود اگر از مریخ بود و زهره نمها بود و بارانها و اگر از زحل
باشد و آفتاب گرما سخت بود اندر نگاه گرمی و سرما سخت بود اندر نگاه سرمای و اگر از قمر
بود و زحل سرما و باران بود اندر هنگامش و بجز این وقت گرما را بشکند و هوا را
خوش کند و اگر از مشتری و عطارد بود با نمها باشد و مرکزها چهارگانه یاد کردیم اندر مقدمه
باب اندر نمها و بادها و بارانها بر جمله
باشد و اسد و دلو و ستارگان ... قمر و زهره و عطارد فصل خداوند طالع سال
و یا خداوند طالع فصل از سال و یا خداوند طالع اجتماع و استقبال که از ستارگان

... باشد و آن ... بر جمله باران بود و آن کوکب دیگر بد و نگرند دهمون
بود ... بارانها بسیار اندر هنگامش پس اگر قمر بود نیلها و بارانها بسیار بود بهمه
جایگاهها و اگر زهره بود بادها بود و ابر و نارنگی و اگر عطارد بود ابرها و بادها بود و
باران اندک بود اندر هنگامش دلیل بود و تاریکی و بادها با اندکی باران فصل
عطارد نمها خاصه چون از برجی با برجی شود اندر هوا حرکتی بدید آید اندر خورد آن
روزنگار و چون گران رو بود هر جا که باشد دلیل بود بر ابرها بسیار و درعلتها اندر هوا
اگر اندر هنگام قمر با زهره ... اندر یکی از برجها نس باران بود از تغیر اندر هوا
تر بود و بارانها اندر گاه باران بسیار بود و سوسنه تر بود فصل قمر هرگاه که بر خانه
شود از خانه عطارد ابرها و بارانها ... خاصه آنگاه که عطارد با زهره بود فصل
اندر شدن ستارگان باران بر جمله باران دلیل بود بر بارانها بسیار اندر هنگامش و
چون نه اندر هنگامش بود دلیل بود بر باد و گرد و تاریکی قمر اندر یکی از جمله مرکزها که یاد
کردیم مقدمه اندر فتح الباب آنجا بود دلیل بود از بادها و بارانها و اگر فتح الباب
از مشتری و عطارد بود بادها بود و اگر از مریخ و زهره بود نمها و بارانها باشد
و اگر از قمر و زحل بود برف و سرما بود فصل خداوند طالع اجتماع و استقبال
و خداوند هفته چون از میانشان نظر بود و یا اتصال و یا نقل و یا جمع و فتح
الباب آنجا بود دلیل بر بارانها بود اندران فصل فصل اگر روزنگار
هنگام باران بود بر باد و اگر هنگام باد بود بر گرما و اگر هنگام گرما بود بر سرما و اگر
هنگام سرما بود گرما فصل تعریب زهره اندر روزنگار باران دهمون بود بر
بارانها ستاره پس اگر درجها باران بود و بد نگرد یکی از کوکب باران سفر اندر اندر
باران و اگر این شهادتها بکاهد از باران بکاهد فصل گردآمدن ستارگان
اندر جوف و اندر مثلثاتش آبها بسیار گردد تا بدان جایگاه که همه عالم را زیان رسد
ازان فصل قمر اندر فزونی آب دلیلها ست که آنک زاید بود اندر مسیر و دیگر
آنک نزدیک بود بر اجتماع و یا امتلا و یا صاعد بود اندر فلک اوجش و از آن پس تربیع

نحستین او بوذ مر شمس را بمقابله اش پس تربیع دوم [illegible]
افتد بجری این حالها از دلیل تحویل سال د تا تحویل فصلها اشن و با اجتماعها [illegible]
استقبالها و ترانه در میان طالع بوذ تا بوسط السما تا ازمان غایب تا بوند [illegible]
رهنمون بوذ آن را وزن گشتن آنها اندران سال و یا اندران فصل [illegible]
و با اجتماع و استقبال اگر قمر بر ضدان باشد دلیل بوذ بر ضدان **فصل** [illegible]
هر گاه که خداوند سال عالم باشد و ستارگان پیوسته کردند بذو از برجها آبی و مریخ
اندر وسط السما بوذ و یا اندر میان طالع و وسط السما اندر برجی آبی رهنمون بوذ ان
بر بی اندازگی و افزونی آب و بنزال بوذ که راجع بوذ و با میمون و همچنین هر گاه که
زحل برین صفت باشد و هابط بوذ اندر فلک اوجش و مشتری و زهره و قمر چون
بدین صفت باشند رهنمون باشند بر ماتنه از جمله کروستران بوذ که کم زیان
تر باشد **باب** اندر نرخها دلیلها فراخی و تنگی
طالع اجتماع و استقبال بوذ که اندرش تحویل افتد و نیز از فصلها سال و خداوندان
و همچنین همه طالع اجتماع و استقبال و از قمر نیز جز آنک از پس تحویل سال بوذ و یا
پس از تحویل فصلها نیز بوذ **فصل** برجها ارضی رهنمون باشند بر خوردنیها
که از زمین بروید و انک مائی باشد بر آنچ اندر آب بوذ و آنک ناری باشد دلیل
بوذ بر زر و سیم و کوهها و آنک هوائی باشد بر بندگان و پرستاران و کدادان
و کوشندان **فصل** زحل دلیل بوذ بر عقارها و بر هر چیزی که سیاه بوذ و
مشتری دلیل بوذ بر گندم و جو و گرنج و حبوبها غذا دهنده و بر چیزها شیرین
و عنه و زهره باوی انباز بوذ اندرین همه چیزها که یاد کردم و زهره تنهای
خویش دلیل بوذ بر زر و سیم و حلیها و بویها خوش و بر بندگان و پرستاران و مریخ
دلیل بوذ بر چیزها که نان کرد و دردن بوذ و بر آهن و بر سلاح و عطارد دلیل بوذ
بر زر و چیزهای منقش کرده و بر چیزها که برنگ رسته باشند نه سخت سپید بوذ
و قمر انباز زهره است و آفتاب انباز عطارد پس هر کدام کوکب که قوی تر بوذ د

[illegible] اعنی اندر صورتی طالع از جمله که او برابر جین
دلیل [illegible] بها گردد و هر کدام کوکب که ضعیف بوذ و منحوس بوذ اندر فلک اوجش
[illegible] خوار و کم بها کرده از جمله کاران بوذ دلیل بوذ **فصل** هر گاه که مشتری
[illegible] طالع اجتماع و یا استقبال که گفتیم اندرین مزاعه بوذ و خداوند طالع
اتصال [illegible] یا بزهره و خداوند چهارم سلیم بوذ از نحسها و خداوندان خداوند طالع
را مسعود کند آن سال بسالی فراخی بوذ و یا از پس انفصال از زحل و یا انفصال از ماه و اگر بضدان
بوذ بضدان **فصل** هر گاه که قمر منفصل بوذ پس از اجتماع و یا استقبال بر زحل و
زحل صاعد بوذ اندر فلک اوجش و یا فلک تدویرش و از برج مقام دوم بوذ حدود مند
ویست روز دلیل کند بر گرانی نرخها و تنگی و از آنکه قوی تر بوذ که عطارد ممازج بوذ زحل
را وان چیزی که گران گردد از گوهر آن برج بوذ که زحل اندرو باشد از ارضی و مائی
و هوای و ناری خداوند طالع سال [illegible] اوتدها بوذ و زاید بوذ اندر مسیرش و اگر
اوتد طالع بوذ دلیل ارزانی [illegible] نرخها از اولش تا دیگرش و اگر وسط السما بوذ دلیل
بوذ ارزانی که اندر ربع اندر بوذ تا بنصف و سابع بوذ از نصف سال اندر بوذ تا نه
ربع و اگر اندر رابع بوذ از نیمه رابع اندر تا آخر سال **فصل** قمر با صاحب اجتماع
و استقبال دلیل بوذ [illegible] و اگر اندر طالع بوذ و یا عاشر و یا حادی عشر و خامس
و مقبول بوذ اندر جایگاهش و زاید بوذ اندر سیر و یا اندر شرفش باشد و یا
اتصال کند بکوکبی که اندر ایشان بوذ و مقبول بوذ اندر جایگاهش نرخ فزونی
گیرد و طلب کند بش و اگر مقبول نبوذ طلب کند شو اگر اندر نهم و سوم بوذ و مقبول
بوذ نرخ بکاهد و اگر نبوذ [illegible] طلب کردن و نفاقش مقبول بوذ و عزیزی گرانیش
شکل جایگاه [illegible] اندرین [illegible] از دو گاه که یاد کردیم دلیل بوذ بر ضدان اندر نرخها
فصل هر گاه مشتری رهنمون است بر ارزانی خاصه که منعف باشد و ضعیف حال بوذ
و زحل رهنمون بوذ بر گرانی خاصه که قوی حال بوذ و نکال پس از قوتی که اصعود
بوذ و از بوذن اندر وتدها رهنمون بوذ بر عزیزی و گرانی بوذ اندر خشکیها

وانقول دلیل بوذ بر طلب نقاش **فصل** آنکه کوکب که مستولی بوذ
وتدها طالع سال و طالع فصلها سال اکر چون قوی بوذ و صاعد بوذ اندر فلک خویش
واندر وتدها و اندر خط ها عزیز و کران کردذ ان چیز که او بران دلیل بوذ و اکر
با قوتش سریع السیر بوذ کر انیش بغایت رسد و اکر بطی السیر بوذ نرخ بماند بر حال
خویش و اکر ناقص السیر بوذ نرخ بکاهد والله اعلم **باب**
کسوفات جستن اندر کسوفات هفت چیز بوذ یکی انک اندر کدام شهر تاثیر کند دوم
انک چند زمانه تاثیر کند سوم انک وقت کدام بوذ اندر تاثیر عظیم ترین او
انک کدام کوکب ند بر امر کسوف کند و پنجم انک اندر کدام جنس از جنسها باثر کند
ششم انک تاثیر از کدام جنس کند و هفتم زیاده و نقصان چیزی اندرین چیزها
بدید اید اما شهرها بدانکه کسوف تاثیر اندران شهرها کند که طالعش ان
برج بوذ و مثلثات ان برج و ان چیزی است که بتوان دانستن و برو نتوان
استادن که طالعها بنا بهاشان دانستن نیست ما را چون کسوف بدید اید
نگاه کنیم اندر برج کسوف تا اندر کدام مثلثه است و ان مثلثه کدام ربع است از ربعها
زمین و ان شهرها که معروف بوند اندران ربع کدام اند پس کوییم که ان حادثه
اندران ربع بوذ بر طریق جمله تفصیلش کنیم بذانک نکاه کنیم اندران شهرها که منسوب
بوذ بان برج ان روز کار قدیم تا ان اندر کتابهاش کوییم که ان حادثه اندر یکی از ان
شهرها بوذ و همچنین کوییم اندران برجی که طالع کسوف بوذ **فصل** پس
مثلثه ناری و ان حمل است و اسد و قوس است ان ربع را بوذ که از میان مشرق
و شمال بوذ و شهرهاش زمین ترکستان است و نواحی چاچ و فرغانه و خوارزم و
کرمان و دریای طبرستان و شهرها بلغار و خزر و روس و ارمنیه و مثلثه ارضی
ثور است و سنبله و جدی ان ربع را بوذ که از میان مشرق است و جنوب و شهرهاش
زمین هند است و جزیرهای دریا بر محلقی تا ماهاشان و زمین سند و مکران و کچ
از خراسان و پارس و کرمان و زمین هجر و عمان و بادیه و عرب و زمین یمن و مثلثه

و طالع اجتماعها و استقبالها و از دار این طالعها

... عقرب ... دلو ان ربع را بوذ که از میان جنوب و مغرب
... شهرهاش شهرها خادمان سیاه اند و مردم ساحلها دریا مغرب و دریای شام
... تا که مغرب باز خوانند شان و مثلثه مای و ان سرطان است و عقرب
و حوت ان ربع را بوذ که از میان مغرب و شمال اند و زمینهاش زمین اندلس
است و جلالقه و برجان و افرنجه و رومیه بزرک و زمین سقلاب **فصل**
و اما شهرها که منسوب برج اند پس حمل را بابل است و ان عراق و زمین اذربایکان
و ناحیه ارمنیه و پارس و فلسطین و رمله و زمینها شام و تور و همذان و ماهین
یعنی دو ماه یکی ماه البصره و دیگر ماه الکوفه و ان نهاوند است و دینور و کوهستان
و ناحیت سواد تا کوهستان و ناحیتها طرسوس و خوز را دیلمان است و کیلان
و مصر و رقه و کسکان و موقان و قیروان و اسکندریه و سرطان را ارمنیه و جبل
است و حبشیه تا بلخ و خراسان و مرو و مرو الرود و شهرها ارمینیه و روم بروی
باشد سه دریای تغور و اسد را سعد است و طوس و انک اندر ان است و غیر ان بود
و زمین ترکستان تا اخر اباذانی و زمین انطاکیه و ارمنیه اندرونی و باب الابواب
و سنبله را جزیره است و شهرها موصل و شهرها جرامقه و شهرها ساحل انک ثغورهای
مصیصه است و میزان را کرمان و سجستان و کابل و طخارستان و بلخ و هری و ناحیت
مغرب و صعید مصر تا ناحیت حبشه و عقرب را زمین حجاز است و بادیه و عرب
و نواحیش تا یمن و طنجه و کومس و ری و قوس را بغداذ است و اصفهان و صیمره و
زمین دیلم و جبال و شهرهای یمن و جدی را شهرها هند است و حبشه و مطران و
سند و مولتان و تا عمان و اهواز و زمین کابل و غور و لور و کرمان و سواد و
نواحیش و شهرهای نبط و غزنین و زمین سند و سیستان ما بعد و حوت را
زکستان بر بوات و شهرهای غور و سیر و سامره و نواحی ملاذ که پس این
ان شهرها اند که منسوب اند بذین برجها بذان کونه که اندر کتابها نبشته اند
پس هر کرا تجربت افتاده بوذ اندر شهری از شهرها و ما نند کیش برجی از برجها

ان حکم کردن بران شهرها ان برج راست تر بوذ **فصل** و اما اندازهٔ اول ان
اندر تاثیر کسوف ان بوذ که نگاه کنیم ساعتها کسوف از ابتداش تا بانجلاش
یعنی بیرون امدنش پاک شدنش از زمان فراز کیریم بهر ساعت مستوی از کسوف آفتاب
یکسال و از خسوف ماه یکماه پس انک حاصل اید مقدار زمان تاثیر کسوف بوذ اما
وقت تاثیر عظیمش ان بوذ که نسبت ساعات زمانی از میان جایگاه کسوف
و طالع کسوف بدوازده جون نسبت ان بوذ که از میان کسوف باشد یعنی میانه کسوف
فصل و تاثیر عظیمتر بنهادهم زمان پس از ان ساعت زمانی که از میان
جایگاه کسوف بوذ و طالع کسوف اندر همه زمان که کسوف را بوذ ضرب کنیم و
قسمت کنیم بر دوازده پس انک حاصل اید ان زمان بوذ که از ابتدای کسوف بوذ تا بان
عظیمش که اندر بوذ **فصل** اما ان کوکب که تدبیر کند کسوف بوذ ان بوذ
که مستولی بوذ بر برج کسوف و طالع کسوف پس اگر ذات راست بوند اندر
ستارگان خداوند برج کسوف را فراز پیش دارند پس هر ان کوکبی را که ان بوذ
که تدبیر کند کسوف بوذ ان کوکب که بشهادة بذو نزدیکتر بوذ ابا ذا و بوذ و ان
کوکب ثابته که اندر درجهٔ کسوف بوذ و با اندر طالع خسوف و یا اندر درجه وسط
السما کسوف بذان مشرقی که شرفش نزدیک بوذ و ان کوکب که مقدم بوذ ان
کوکب علوی پس برین غرض که بکند بوذ که تدبیر کند کسوف یکی کوکب بوذ و بوذ
که دو کوکب بوذ و بوذ که سه کوکب بوذ ان متحیره و ثابته **باب**
حسن حادث جز حادث که کسوف اندر وی تاثیر کند دلیل ان بران برجها اورند
که ان کوکب که مدبر کسوف بوذ اندر وی باشد و بصورت ان برج و بذان صورت
که اندر وی باشد ان کوکب ثابته از جمله و هشت صورت پس که اندر برجها بوذ که بر
صورت مردم باشد جون جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمهٔ اول از قوس از افات
ان حادث اندر مردم بوذ و اگر اندر برجهای بوذ که سبنها دو شاخ دارند جون
حمل و ثور و جدی ان حادث اندر گاو و گوسفند بوذ و اگر در برجهای ابی بوذ جون

[illegible] تا وسط

اغاز مقالت سوم در حکم کردن اندر موالید و تحویل سالها و این بیست باب است

باب اول اندر حکم کردن موالید سالها

اول ت اما دانش نجوم بر بنیل و بذ ست پس هر کجا سعدان یعنی نیکی کویت
و هر کجا نحسان یعنی بذ کویت **فصل** قبول تمام در همون بوذ
بر تمامی کارها و قبول میانه بر میانه و نا قبولی بر امیدی و طمع **فصل** تثلیث
و تسدیس دال بوند بر اسانی کار و دوستی و تربیع و مقابله بر دشواری
و روز اسیوزی **فصل** پس یکی شهادت بر قطع کند بر حکمی
هر کی دلیلها بر چیزی جون بیکدیگر بیوندند و با یکدیگر راست دلیل
بوذ بر نیروی ان چیز و تمامیش و در پاینده کیش و جون برضد این بوذ
دلیل باشد بر ضد **فصل** سعدی که راجع بوذ و یا
محترق و یا ضعیف کردذ ان سعادت دادن و نحس که مقبول بوذ باز دارذ
بدی خویش **فصل** و تدها در همون باشند بر نیروی
کار و بیش اکشتن و تمام شدنش و مایلی الاوتاد بر امیدی و بهر از تمامی
و زوایل و ساقط بر نیست کشتن **فصل** مشرق بکاه و تدها
باشد و مغرب بجای مایل الاوتاد و انکه اندر شعاع شده بوذ
بر زوایل و ساقط **فصل** انکه قمر از و منصرف
بوذ دلیل بوذ بر انکه شده بوذ ان کارها و انکه قمر بذو
پیوندذ دلیل بوذ بر انکه خواهد امدن و خداوند خانه جهارم
و خداوند خانهٔ قمر بر انجامها کارها هم جنان که خداوند
خانهٔ جهارم **فصل** اتصال کواکب
بکوکب جون اغاز کنند بوذ جستن کاری از و ودیعت
کننده بذو اند ران جون اتصال خداوند طالع بخداوند
دوم که دلیل بوذ بر جستن خواسته و کی سیذن اندر ان

اندران وچون پیوستن خداوند دوم بخداوند طالع که دلیل
بود بر یافتن خواسته ورنج وطلب کردن بسیار والله اعلم

فصل هرگاه که مستولی بوند سعدان بر
جایهای سعادت ونیکیها باید ان بدان ونیم بود قیاس چون نحسان
مستولی شوند بر جایهای بدی وسعدان مستولی شوند

بر جایهای سعادت فصل وان شمس از مقارنه
مریخ ومقابله زحل بود وزیان قمر از مقارنه
زحل ومقابله مریخ بود فصل حس مشرق دال
بود بر آفت ومغرب دلیل بود بر بیماری وافق ناگاه واز
بیماری از پس بگاه بیک بیدا شود بر دیگر نحسی بر نحس از ان بود
زهره کا ونحس بیش از بر آمدن آفتاب بر آمدن وان پس
بر آمدن قمر فصل شمس
خشم وزهش کار حیوانست وقمر از نیروی طبیعی وزحل
از نیروی ممسکه ومشتری از نامیه ومریخ از عصبیه
وزهره از شهوانیه وعطارد از کرنیه والله اعلم

فصل هرگاه که طالع وزن طالع هفتم شود
بود وطالع بنده ششم طالع خداوند بود وطالع رهی دهم
طالع خداوند بود روز کار ایشان با یکدیگر بماند وهرگاه
که کسی اندر مولودی بجایگاه سعدی افتد اندر طالع افتد
مولودی دیگر دلیل بود که ناخوشی رسد بدانکه اندر مولودش
نحس بود فصل هرجا که گوییم که خداوند
فلان خانه بدان مستولی خواهیم بر اوی

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز مقالت چهارم از مجمل اصول اندر اختیارات وان
باب اول اختیار سعادت وقتی گزیده
بایست
بود وساز کاری از غرض چیستی را وبیمار رخت با خداوند
طالع بیمار رختی محمود فصل اختیار چون موافق نبود اصل را
وتحویل یا فایده اندر وکمتر بود وچون منحوس بود اندر اصل
ویا اندر تحویل زیان کند یا انک سود نکند واز نیست که یک
اختیار یک شخص را سود دارد ودیگری را ندارد وهردو نزدیک
بوند اندر رسیدن بدین وقت قوت اختیار فصل قوام
همه اختیارات مر صلاح وقبول قمر است وصلاح خداوند
غرض وخانه غرض وصلاح کوکب غرض وصلاح طالع وخداوندش
وندش ووتدهای چهارگانه فصل هرکاری را که او را نوبتی
بود که هر روز یک یا هر هفته یا هر ماهی کنند او را اختیار نباید
وهر کاری که خواهند که زود انتقال کند ونخواهند که دیر بماند
خانه قمر وطالع از برجهای منقلب کنند ومنقلبترین سرطان
است وباید که سعود بود تا انقلابش با خیر بود وهرچ خواهیم
که کمتر ودیگر باره باز گردیم برجهای ذو الجسدین وانچ خواهیم
که همیشه پاینده بود برجهای ثابت وثابت ترین ایشان
اسد است باید که مسعود بود نه منحوس فصل برجهای
نهاری کارهای نهاری را ساز کار بود ولیلی لیلی را وانک طالع
ویا قمر درو بود فصل قمر اندر طالع همه اختیارها را مذموم
بود مگر در خریدن وفروختن چون مسعود بود وباک نبود اندر
اختیارات از نظر نحوس چون تثلیث وتسدیس نکرند واز نظر

وازنظر سعود چون مقابله وتربیع نکرند فصل زایل خداوند
خانه که قمر از اوتاد وتحوسیتش دلیل بود بر تباهی انجام کار
همه اختیارها ودر صلاح حال قمر بس منفعتی نبود چون خدا
وند خانه غرض نحوس بود او را اندر وتدها مکن ولیکن اندر
جایهای عشر وتاسع وثالث وخامس کن مگر آن اختیار که دل
شر وفتنه وحرب بود وچون صلاح قمر نبود در اختیارها
یکی را از دو سعد اندر طالع کن ویا بوسط السما مقبول اندر
جایگاه خویش باب دوم از مقاله چهارم اندر تفصیل اختیارات
بر ترتیب دوازده خانه گرمابه کردن را باید که قمر در یکی از خانهای
مریخ بود ویا مشتری بود موی ستردن باید که قمر اندر برجهای ثابت
بود ومحبین مقابله ومقارنه وتربیع نحسان نباید دوست دارند
اتصالش بزهره جامه بریدن وپوشیدن نباید که قمر اندر برجهای
ثابت بود سخت‌ترین ایشان اسد است ومحبین مقابله ومقارنه وتربیع
نحسان نباید دوست دارند اتصال بزهره پیراستن زر وسیم باید
که قمر در برجهای ناری بود وشمس ناظر بود از تثلیث وتسدیس
با مریخ ویا بسعدان بیع کردن وچیزها خریدن را دوست دارند
اتصال قمر بسعدان وسهم السعادة اندر اوتاد واندر خانه
مشتری وسعدان نگرنده بدو از خانهای محمود قرض خواستن را دوست
دارند که قمر منصرف بود از سعد ومتصل بود بسعد واگر متصل بنحس
بود فروشنده را زیان دارد انبازی کردن باید که قمر اندر
برج ذوالجسدین بود ومتصل بود بسعدان ومقبول از ایشان
خواستنه تجارت فرستادن باید که قمر متصل بود بعطارد مقبول
از او وصلاح خانه دوم وخداوندش وصلاح حادی عشر وخداوندش

ومقارنه مشتری نباید که کار دار وضعیف کند آهن فرا
چشم بردن قمر متصل باید بمشتری ویا بزهره در برج مائی باشد
فصد وحجامت کردن نباید که قمر در برج آن اندام بود که آهن بدو
برند مگر با سعدی قوی با او بود وباید که قمر سلیم بود از نحسها
ویا مسعود بود وناقص بود وپاک نبودش از تثلیث وتسدیس
مریخ وسلیم ختنه کردن باید که قمر اندر عقرب بود با نظر
مریخ از هر جا که بود قمر باید که ناقص النور بود متصل بود بمشتری
یا بزهره اگر پاک نبود از تثلیث وتسدیس مریخ ونظر زحل آن
اصل نباید برده وزیر دستان خریدن قمر باید که در برجهای
که صورت مردم بود وطالع همچنان وباید که قمر بر طالع وخداوندیشان
سلیم بود از منحسن ونیمه زحتی بود مسعود ومحمود خداوند سهم
با خداوند طالع ووتدها پاک از نحست بنده آزاد کردن باید که
قمر زاید النور بود ومتصل بسعدان وسعد شرقی وطالع
وخداوندش مسعود وصلت ونکاح کردن قمر در برج ثابت
باید وباید که در ثانی عشر ویا سادس ویا ثامن نبود وحمل وسرطان
وجدی ودلو وآن برجی که اندرو نحسی باشد نبود ودر میزان
نیک باشد وباید که قمر متصل بود بسعدی وزهره ساز کار نیک
بود وسعد در جایگاه نیک بود درخانه زن شدن قمر
باید که در ثور بود وجوزا وسنبله واسد ونظری از زهره باید
که در جایگاهی نامحترق بود بکارزار بیرون رفتن باید
که قمر در برج منقلب بود وطالع خانه یکی بود از کوکب علوی
وقوی تر بیش خانهای مریخ بود ومریخ بر سلیت بود ویا بوسطه السما و
وباید که خداوند طالع در برج ثابت بود ویا ذوالجسدین یا در طالع

بادی عاشر و یا حادی عشر و خداوند سابع اندر طالع بود و یا اندر ثانی عشر
مقبول و متصل بکوکبی ساقط که بنه برد نش و نباید که اندر رابع بود
زیرا که پادشاه بیشی آنجا بود و خداوند ثانی در ثامن نباید و خداوند
ثامن اندر ثانی شاید زیرا که خانه دوم خانه یاران دونده است
خانه هشتم خانه یاران دشمن است و استعلای خداوند
طالع بر خداوند هفتم و پیوستن خداوند هفتم بخداوند طالع از
تثلیث و تسدیس با قبول او و در موضع خود موافق بود کسانی را
که طالب صلح باشند و هر که کشش خواهد و صلح نطلبد باید
که چنان فرصتی طلبد که مریخ در عاشر بود و با او سعدی باشد
که آن سعد را در طالع نصیب بود و آن سعد را در هفتم هیچ شهادتی
نباشد و باید که خداوند طالع قوی و سعد و مشرق بود و
نشاید که خداوند هفتم برین صفت باشد **طلب کردن گریخته را**
باید که ماه پیوسته بود بخداوند خانه خویش از تثلیث و یا تسدیس
و خداوند خانه ماه فوق الارض باشد منحوس نحسی **وصیت کردن**
باید که ماه در برج ثابت باشد و طالع و خداوندش مسعود باشد
اوتاد از نحوس پاک کردن **سفر بر خشکی** باید که ماه در برج
خاکی بود و اگر آن برج منقلب بود موافق تر باشد و طالع و خداوندش
و ادلای سفر دلیلان غرض مطلوب در آن سفر مسعود بوند
و از مناحس بری خاصه از مریخ **سفر بر آب** باید که ماه در
مثلثه آبی باشد و آن مثلثه از مناحس بری بود خاصه از زحل
و طالع و خداوندش مسعود باشند و اوتاد از مناحس پاک بود
در شهر شدن باید که ماه در خانه دوم و خداوندش
و طالع و خداوندش مسعود باشند و درجایها که نیک بوند

الصورت طالع و سهم السعادة در طالع باشد و یا در وسط السما
و ناظر بود خداوند و خداوند خانه دوم فوق الارض باشد و ماه
یا فوق الارض و یا متصل باشد بستاره فوق الارض **و چون خواهد**
که پنهان در شهری بوذ که کس نداند باید که ماه منصرف بوذ از اجتماع
و از شعاع بیرون نیامده باشد و پیوسته بود بستاره نحس که در زمین
باشد چون در چهارم باشد و بر سر نیز سالک نیستی **بیعت کردن**
باید که ماه و خداوند طالع دوخانه بوند از خانهای ثابت و اسد
و عقرب و طالع نیز باید که یکی ازین خانها باشد و سعود در اوتاد
باشند خاصه در عاشر و خداوند خانه خداوند وسط السما مسعود
باشد و فلک و مشرق و آفتاب سالم و مسعود بود از مناحس
علم بر بستن و برپای کردن و باز گشادن باید که طالع و خداوندش
و ماه و خداوندش و ماه و خداوندش در جایهای نیک باشند از طالع
و سه خداوند خانها منتقل بود و سریع السیر و شرقی و اگر یکی
ازین سه ستاره که گفتیم بر تثلیث آفتاب یا مریخ باشد و مقبول بود
از ایشان به باشد **در باز گشادن علم** باید که ماه در اوتاد بود
در برج ذو الجسدین و متصل بسعود و زاید در نور و صاعد در شمال
و طالع هم برجی باشد ذو الجسدین و سعود بود از سعود و اگر مراد
از کشادن آن باشد که از بهر آنکس که بسته بودند دیگری ببندد باید
که ماه در سنبله باشد ثابت یا در خانه دوازدهم یا ششم و منحوس بود
ببعضی از مناحس و طالع نیز برجی ثابت باشد **در ابتدای خراج**
نهادن و ستدن خراج باید که ماه در خانه زحل بود و متصل باشد
بزحل از تثلیث و یا تسدیس و عاشر طالع برج ثابت بود **حاجت از**
ولایت و شحنکار باید که ماه در برجی باشد ثابت یا ذو الجسدین بر تثلیث

طالع یا بر تسدیس و اکر بر توسع طالع بوذ زیان ندارد و باید طالع برجی
باشد ثابت یا ذو الجسدین و خداوند طالع بر تثلیث طالع بوذ یا بر تسدیس
ان و در طالع و سابع ستاره سعد باشد و با سهم السعادة **بمهمی بخدمت**
پادشاه رفتن باید که ماه در میان توسع افتاب و مقابله او بود و ماه
و طالع از نحوس پاک باشند و خداوند طالع در جای نیک بود از صورت
طالع و خداوند هفتم بدو متصل بود یا خداوند طالع در دهم بود ان
خداوند هفتم و ان ستاره که ماه ازو منصرف شده باشد قوی تر
از ان ستاره بوذ که بدو می شوند و سهم السعادة در طالع باشد یا در
وسط السما **اغاز دوستی کردن** باید که ماه در برج ثابت بود و ماه و
اوتاد از نحوس پاک باشد و خداوند یازدهم طالع ناظر باشد یا خداوند
طالع متصل باشد از تثلیث یا از تسدیس و ماه متصل بود بدان
ستاره که از جنس ان دوستی بود اکر زن بود بزهره و اکر کودک بود
بعطارد و برین قیاس کار بندد **چهارپای خریدن** باید که ماه در برج
ثابت باشد جز در دلو و عقرب و طالع وقت برج ثابت باشد
یا ذو الجسدین و ماه متصل بود بکوکبی سعد مستقیم السیر شرقی
شکار کردن بر خشکی باید که ماه در برجی باشد ذو الجسدین و
طالع وقت نیز هم برجی ذو الجسدین بود و خداوند طالع قوی باشد
و مسعود و خداوند هفتم ناقص السیر بود در مایل وتد و ماه منصرف
باشد از سعد و موضع در جای نیک بود از طالع و خداوند خانه ماه
موضع نکرنده بود و نشاید که ماه خالی السیر بود یا در برجی باشد
منقلب یا در اخر برج بوذ یا خداوند خانه او ازو ساقط باشد
یا و متصل بوذ بزحل **شکار کردن بر اب** باید که طالع برجی
باشد ذو الجسدین جز برج حوت و خداوند طالع در برج ابی بود

بر اسب نشستن را باید که قمر اندر برج منقلب بوذ بر تثلیث و تسدیس مریخ
و نظر مشتری **ظاهر کردن کارها را** باید که قمر اندر برجها منقلب بود
نکرنده بوند بشمس و هر دو نکرنده بطالع و طالع مسعود **کارهای**
باطن را قمر باید که در تحت الشعاع بوذ و نزدیک باجتماع و خداوند طالع بمحان
و هر دو نا نکرنده بطالع و اکر رازی بوذ که سخن بوذ خواهد
که پنهان شود باید که قمر منصرف بوذ از اجتماع و تحت الشعاع و یا زیر زمین
بوذ و متصل بسعدی که ان سعد زیر زمین بود و خداوند طالع هم چنین
نامه نبشتن را قمر باید که در برج منقلب بوذ متصل بکوکبی که دلیل بوذ
بر طبع ان کس که نامه بدو نویسی اکر سلطان بود شمس و اکر
قاضی بوذ یا عالمی بوذ مشتری و باید که مقبول بوذ هم برین
قیاس **از جای بجای شدن را** باید که قمر در ثالث بوذ و خداوندش
و طالع و خداوندش مسعود بوند **بنا افکندن را** باید که قمر
در برج خاکی بوذ و متصل بکوکبی در شرف خویش و یا اندر برج
هوایی و عرض قمر شمالی صاعد و زاید و هم چنین عرض ان کوکب و کوکب
شرقی بوذ **بنای حصار کردن** زحل اندر دلو یا بجدی و یا اندر میزان
و شرقی و اندر وسط السما **و ویران کردن را** قمر باید که منصرف بود
از نحسی و متصل بسعدی و ان سعد شرقی و با قمر زیر زمین متصل
بکوکبی که زیر زمین و عرض قمر جنوبی و هابط **و ویران کردن نامها**
قمر منحوس باید اندر هبوط و زحل ساقط از اوتاد و ضعیف و منحوس
خریدن ضیاع قمر در برج خاکی باید متصل بسعدی مقبول از نسان
و خانه چهارم و خداوندش مسعود و قمر بر تثلیث و یا تسدیس زحل
و زحل مقبول در موضع خویش **کاریز جوی کندن را** قمر اندر ثالث

وخامس اندر برج آبی متصل بزحل از تثلیث و یا تسدیس و زحل
شرقی باید مستقیم و برجهای آبی مسعود **درخت نشاندن** قمر
در برج ثابت یا ذو الجسدین و طالع ثابت و خداوندش شرقی
و قمر و خداوند طالع متصل بسعدان و سعدان اندر برجهای هوائی
تخم افگندن و کشتن را باید که قمر اندر سرطان بود و یا اندر سنبله
و جدی و ثور متصل بسعدان و طالع یکی ازین برجها و خداوندش
مسعود **طلب فرزند کردن** باید که قمر در برج مذکر بود در تثلیث
اصحاب و طالع و خداوندش در برج مسعود مذکر بی آفت ازنحسان
و وتدها همچنین **شیر دادن را** سلامت قمر و پیوسته بزهره و زهره
مستقیم و زاید در سیر و نامنحوس **از شیر باز کردن** باید که قمر سلیم
بود و دور از شعاع شمس متصل بود بخداوند خانهٔ اش و خداوند طالع
و یا خداوند خانهٔ قمر در برجهای ارضی بود که دلیل باشند بر نبات
کودک **بتعلیم نشاندن را** باید که قمر در برجهای بود که بصورت
مردم بود مقارنهٔ عطارد یا متصل بوی و هر دو باید که بری بوند از
نحوس و عطارد شرقی باید و خداوند خانه نگرنده بدیشان سلیم
از منحوسها **دو دمان سر کردن و قی و غرغره** باید که قمر در حمل و ثور بود
و طالع یکی ازین دوگانه و قمر ناقص بود و مسعود و سلیم از
منحسها **علاج کردن بیمار را** باید که قمر در برج بود بخلاف طبع
بیمار متصل بکوکبی ممتحن و ناظر بسعدی **حقنه کردن** باید
که قمر در میزان بود یا عقرب متصل بسعدان و زاید النور
مسهل خوردن را قمر باید که اندر برجهای آبی بود جنوبی عرض
هابط بود و زمنی متصل بکوکبی زیر زمین حز برابع و مسعود
از زهره و پاک بود از مثلث مریخ و تسدیس که دارو کار بهتر کند

و بیاید اندر برجی باشد آبی و ناظر بود خداوند خانهٔ خود
و خداوند طالع ناظر باشد بخداوند خانهٔ خود ماه زاید بود
در نور و نشاید که خالی السیر باشد و یا اتصال دارد بمریخ
یا طالع وقت برجی باشد آبی تمت الکتاب بعون الله تعالی
درسوم در خاتمت کتاب از مقالهٔ چهارم ۵ ما چون نگاه کردیم و گرد آوردیم
اندر کتاب از اصول این صناعت و از فروعش چند انک بسنده باشد
و بر او تصرف کردن اندر و اشارت کردیم چندانی که کتاب از آن بسنده
بود کسی را که خاطر تیز دارد و اندیشهٔ صافی بر چنان دیدیم که سخن
اندر آن فرا از بریم بدین جایگاه پس چون کافی فراز رسید زمان که
تعلق بدین پیشه دارد نیکو نگاه کنیم اندر و پیشتر و هش کنیم
از میان مسعودش و منحوسش و قوی و ضعیف و شهادتها یکدیگر
باز اندازیم محمود و مذموم را تا از میان جمیع ترینشان را برگزینیم
و بر و حکم برانیم و هیچ کس هیچ کاری بجز تسازد و شهادت
قوی حکم نبریم و شتاب زدگی نکنیم بر آن مکر تکرش بسیار
و اندیشهٔ دراز و تامل بودهٔ شافی و اسپری کردیم مقالت چهارم را
بدین باب و کتاب را بدین مقالت والله اعلم بالصواب
تمام شد کتاب مجمل اصول بتوفیق خدای عز و جل و درود او بر پیغامبر علیه السلم

وهو قونيه

جدول مطالع البروج لعرض لح

الدرج	الحمل	الثور	الجوزاء	السرطان	الاسد	السنبله
	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث
ا	لد لو ٢	نط ه ت	ما ند و	عا ع مت	قو م ٤	قيد ٤ ل
ب	اب ٤	كد كد	مب مر ب	عب كه كه	قز نه لو	قيه كه ٢
ج	امط ب	كمه لو	مج م ٤	عج لب و	قيط ٤ كد	قيو لط ل
د	ب كه لو	كا كو مج	مد ٤ كو	عد لج مج	قي كد ب	قيز نز ٢
ه	دب ٢	كب ح ٢	مه كو ل	عه مه ل	قيا مر ٢	قيط ح ل
و	ه لج كر	كب مط ب	مو يط لو	عو نب ب	قيب ند مج	قك لد ٢
ز	د يد مج	كج ل كد	مز ب مت	عز ٤ ند	قيد ط لو	قكا لر ل
ح	دنا ب	كد يا لو	مح ه ٤	عح ه لو	قيه كد كد	قكب ن ٢
ط	ه كر لو	كه ند ٤	مح ٤ ند	عط ب ٤	قيو لط ب	قكد د ل
ي	و د ٢	كه لد ٢	مط ن ٢	فا يط ٤	قيز ند ٤	قكه كا ٢
يا	و ما و	كو ٤ مج	ن ن ٢	فب ن ب	قيط ط ب	قكو لو و
يب	ز ٤ ب	كز ب لو	نا مج ٢	فج ما كد	قك كد كد	قكز مد ب
يج	ز ند لج	كز مر ند	نب مو ٢	فد ب لو	قكا لط لو	قكط د ٤
يد	ح لب كد	كح لا ب	نج مد ٢	فه ح مج	قكب ند ٤	قل يط كد
يه	ط ط ل	كط يه ل	ند مت ٢	فو يه ٢	قكد ٢ ٤	قلا لا ل
يو	ط مو لو	كط نط مج	نه مر ٢	فز لو يه	قكه كه كب	قلب مه لو
يز	ي كر مت	ل يه ق	نو ٤ ٢	فط لر كه	قكو م كد	قلج نط مت
يح	يا ٤ ٢	لا ٤ ند	نز لو ٢	ص ٤ لو	قكز نه لو	قله د ٤
يط	يا لر ند	لب ب	نح له ٢	صا نط مج	قكح ٤ ٤	قلو كر ند
ك	يب مه ٢	لب نز ٢	نط لب ٢	صب مج ما	قل كو ٢	قلز مه ٢
كا	يب نز مت	لج مه كد	س لو ٢	صد كد ل	قلا ما ٢	قلح يه مج
كب	يج لب كد	لد مج ٤	سا ه ٢	صه ٤ ٢	قلب يو ٢	قلط ط لو
كج	يد يا و	له كد ب	سب مد ٢	صو يا ل	قلد يا ٢	قما مج كد
كد	يه مط مط	لو ٤ لو	سج ٤ ٢	صح ه ٢	قله كو ٢	قمب لر ب
كه	يو ٤ ل	لو نط ٢	سد ن ٢	صط ٤ ل	قلو ما ٢	قمج يا ٢
كو	يز ر ب	لز مر كد	سه نو ٢	ق لب ٢	قلز نو ٢	قمه د مج
كز	يح مه ند	لح له ٤	سو ٢ ٢	قا مه ل	قلط يا ٢	قمو ٤ لو
كح	يط كد لو	لط لا ب	سح د ٢	قب نط ٢	قم كو ٢	قمز لب كد
كط	ك ح ٤	م ب لو	سط ح ٢	قد ب ل	قما ما ٢	قمح مو ب
ل	كا ب ٢	ما ا ٢	ع ب ٢	قه كو ٢	قمب نو ٢	قن ٢ ٢

وهو قونيه

جدول مطالع البروج لعرض لح

الدرج	الميزان	العقرب	القوس	الجدي	الدلو	الحوت
	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث	د ق ث
ا	قفا ه ٤	رج مه ٢	رنه مر ل	رص ب ٢	شط مر كد	شما نو لو
ب	قفب كر لو	رنط لب ٢	رنو ا ٢	رصا نو ٢	شك له ٤	شمب لو ب
ج	قفج ما كد	رك مط ٢	رنح مه ل	رصو ٢ ٢	شكا له ب	شمج ك ٤
د	قفد ند ب	ركب د ٢	رنط ٤ ٢	رصد د ٢	شكب ب لو	شمج ن كد
ه	قفو ط ٢	رك نط ٢	رس ما ل	رصه ح ٢	شكج ا ٢	شمد لد ٢
و	قفز كب مج	ركد لب ٢	رسا نه ٢	رصو ب ٢	شكج مط كد	شمه ط لو
ز	قفح لو لو	ركه مط ٢	رسج مج ل	رصو لو ٢	شكه ير ٤	شمه مج ب
ح	قفط ن كد	ركو كر د	رسد كب ٢	رصح ك ٢	شكو لو ب	شمو كو ٤
ط	قصا د ب	ركح مط ٢	رسه لد ل	رصط كد ٢	شكو ند لو	شمز ه كد
ي	قصب مج ٢	ركط كد ٢	رسو مط ٢	ش مج ٢	شكز ه ٢	شمز مد ٢
يا	قصج لد و	رل مه ب	رسح ٢ ب	شا لو ٢	شكر مر مج	شمح كا ل
يب	قصد مو ن	رلب د كد	رسط يا كد	شب كد ٢	شكط لا لو	شمط مج ن
يج	قصو ٢ مج	رلا نط لو	رع كب لو	شج كب ٢	شكط ه ند	شمط ه مج
يد	قصز مد كد	رلد لو مج	رعا لا ٤	شد ك ٢	شل ٢ ب	شن ند كد
يه	قصح ٤ ل	رله ن ٢	رعب مج ٢	شه ع ٢	شل مه ل	شن مط ل
يو	قصط س لو	رلو ه ب	رعج لو ب	شو ير ٢	شلا ٤ ٤	شنا كر لو
يز	ر لو مب	رلح ك كد	رعد ر كد	شز لا ٢	شلب مر د	شنب د مب
يح	رب ي مج	رلط له بر	رعو ٤ لو	شح ب ٢	شلب نو كد	شنب ما ٤
يط	رد كد ند	رمد ن مج	رعو كط ٤	شط ي ٢	شلج يا مج	شنج ٤ ند
ك	رد لط ٢	رمب و ٢	رعح ما ٢	شي ج ٢	شلد نو ٢	شنج نو ٢
كا	ره لا ل	رمج ك ٤	رعط مر مب	شيا ا و	شله ر ب	شنه لب كد
كب	رو ح ٢	رمد لو لو	رفا ند كد	شيا ند ب	شله ٤ كد	شنه ح ٤
كج	رح كا ل	رمه ن كد	رفب ا و	شيج مر ع	شلو كط لو	شنه مد ب
كد	رط لر ٢	رمو ه ب	رفج لا مج	شيج م كد	شلز ٤ مج	شنو كا لو
كه	ري نا ل	رمح ك ٢	رفد ند ل	شيد لا ل	شلح ب ٢	شنو ٤ ٢
كو	ريب و ٢	رمط لد ع	رفه كا نه	شيه لو لو	شلط لو ب	شنز لد كد
كز	ريج ك ل	رن مط لو	رفو كر ب	شيو نط مب	شم ند ند	شنح ٤ ٤
كح	ريد لم ٢	رنب ك كد	رفز لد كو	شيز ب مج	شمب نه لو	شنح مر ب
كط	ريه مط ل	رنج ند ب	رفح ما ٤	شيح ه ند	شمج نو ٤	شنط ٤ لو
ل	ريو ع ٢	رنه لد ٢	رفط مج ٢	شيط ه ٢	شمه ٤ ٢	شس

باشد یا دروغ چون خبری رسد و طالع از ساعت برج
منقلب یا معوج بود و خداوند برج راجع بود یا بفساد
باشد یا کواکب نحوس بنظر مقابله کنند یا مقارنه یا تربیع دلیل
کند که آن خبر دروغ باشد سهم باران در تحویل سال
چون تحویل سال بروز بود از درج ماه تا درج زهره بستانند
و اگر بشب بود خلاف این از درج آفتاب **فصل**
در سهام خوردنیها اگر خواهند که بدانند که درین سال خورد
دنیها ارزان بود یا گران باید که نظر کنند بسهم از چیز
که در کدام جایگاه افتاده است اگر در خانه یا در شرف
یا در حد یا در مثلثه یا در وجه افتاده بود و آن ستاره
راجع یا محترق یا در جایگاهی بد بود دلیل کند که آن
خوردنی ارزان بود پس اگر ستاره قوی باشد
یا در وتد بود خاصه در وتد السما دلیل کند که آن خوردنی
عزیز و گران باشد پس اگر خداوند خانه که این سهم
اندر وتد بود در هبوط خواهد شدن دلیل کند که آن
خوردنی در آخر ارزان شود و همچنین نگاه کنند در
نظر ستارگان سعد و نحس اگر ستارگان نحس بعداوت
اند دلیل کند که آن خوردنی ارزان بود و ستارگان سعد
بنظر دوستی در وی نگاه کنند دلیل کند که آن خوردنی
عزیز و گران باشد سهم خوردنیهای تلخ از درج عطارد
تا درج زحل بستانند و از طالع سهم ابها از درج ماه و
زهره بستانند و از طالع بیندازد **فصل** در سهام
میوهها باید که اول بنگرد تا خود سهم در کدام خانه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل فارس

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ل	٥	ل	[illegible]
[illegible]	ل	٥٢	ل	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	٥٢	یا در ١٢ یا در ٢ یا در ٣ یا در ٩ [illegible]
[illegible]	٥ ٥	ل	٥	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٥	[illegible]	[illegible]

افتاده است از خانهای طالع بعد ... [illegible] خداوند
سهم یا خود بخانه نبود چون نگرد ...
وتد افتد از سهام میوها یا اندر برجهای ...
وهرج از جنس آن بود و غیرش بسیار باشد ...
ساقط وتد افتد ومعوج الطلوع میوهای که از جنس
بود اندک باشد واگر در دوم طالع باشد از حال بگردد
واگر انتهای خداوندان طالع خانه بموضع هبوط باشد
از میوه ارزان گردد و نیز باید که بنگرد بنظر سعود ونحوس
وماه اگر مسعود باشد آن میوه عزیز باشد واگر منحوس
باشد ارزان گردد وسهم انگور از درج زحل تا درج زهره
بستانند واز طالع بیندازد سهم خرما از درج آفتاب تا درج
زهره بستانند واز طالع بیندازد سهم کشمش همچنین بود که
که سهم خرماست **فصل** اندر سهام حبوبها سهم گندم
از درج آفتاب تا درج بهرام بستانند بروز وشب بخلاف این
آید واز طالع بیندازد سهم جو را از درج ماه تا بدرج مشتری
بستانند واز طالع بیندازد سهم نخود را از درج زهره تا درج
آفتاب بستانند واز طالع بیندازد سهم لوبیا از درج عطارد
تا درج زحل بستانند واز طالع بیندازد بر قدر اسهام حبوبها
بر اختصار یاد کردم **فصل** اندر سهام داروها وغیرش
باید که ستارگان وخانها نگاه کند همچنانک نخست یاد کردیم
اگر سهم از چیز که او خواهد از داروها در طالع از عقاقیر
سخت عزیز و نایافت باشد واگر در دوم طالع بود آن
دارو از حال بگردد که باخر ارزان شود واگر در سیم

[illegible] طالع [illegible] اند واگر در خانه چهارم باشد آن
[illegible] واگر در نخم طالع بود بکار بوند نش واگر
[illegible] بود اندر وها را آفتی برسد سهم زهرهای
[illegible] از درج جوزهر تا بدرج زحل بستانند واز طالع بیفکند
بیندازد سهم بنه از درج عطارد تا درج زهره بستانند واز
طالع بیندازد این قدر از کتبهای سهام اختیار کردم بر سبیل
اختصار تا کتاب دراز نشود والله اعلم واحکم
باب فی معرفت السهام بدانک اگر کواکب سعد
بدوستی بنگرند سوی سهم از چیز بسیار بود واگر کواکب
نحس بنگرند کمتر بود **واگر** سهم اندر طالع بود از چیز بسیار
باشد وبهایش نیکو بود ونیز بنگر خداوند سهم اگر صاعد است
از چیز ابودان سال بسیار باشد واگر هابط بود از چیز کمتر
باشد وبنگر نیز اگر خداوند سهم اندر برج زاید است از چیزها
نرخ زیادت شود واگر اندر برج ناقص است نرخ از چیز
نقصان گیرد **برجهای زاید** سرطان اسد وسنبله ومیزان
وعقرب وقوس **برجهای ناقص** جدی ودلو وحوت وحمل
وثور وجوزا **معرفت سهمها** سهم السعادت بروز از آفتاب
گیرند تا قمر وبشب از قمر تا آفتاب آنگاه درجات طالع را
بروی بیفزای آنگاه از برج طالع بیفکن هر کجا برسد سهم آنجا
بود وهمه سهمها را عمل بدین شانست بشب وروز
سهم غیب از قمر تا شمس وبشب مخالف **سهم قحط وتنگی**
از زحل تا صاحب اجتماع یا استقبال **سهم گندم** از زحل تا مشتری
سهم طعام از آفتاب تا مریخ **سهم جو** از قمر تا زهره **سهم ارزن**

عدس
نرسک

از قمر تا مریخ سهم کوخ از قمر تا عطارد سهم نوکشی از مریخ تا زحل سهم
باقلی از زحل تا مریخ سهم ماش از مریخ تا زحل سهم طیبه ... و تا مشتری
سهم گوز از قمر تا زحل سهم بادام از زهره تا مریخ سهم کنجد از مشتری تا زحل
سهم پنبه از عطارد تا زهره سهم خرما از آفتاب تا زهره سهم انگور
از زحل تا زهره سهم گوز از مریخ تا زهره سهم شیرینیها از آفتاب تا زهره
سهم مازو از عطارد تا زحل سهم شکر از زهره تا عطارد سهم عسل از آفتاب تا ماه
سهم تیزیها از مریخ تا زحل سهم خربوزه از عطارد تا قمر سهم سپیدیها از
مشتری تا زحل سهم ترشیها از زحل تا مشتری سهم مویز از قمر تا زهره سهم نمک
از ماه تا آفتاب سهم اسپ و حیوان از آفتاب تا مشتری سهم نمدکان از آفتاب
تا مریخ سهم بنج از عطارد تا زحل سهم نقره از قمر تا عطارد سهم زر از زهره
تا آفتاب سهم آهن از مریخ تا زحل سهم فتنها و حربها از مریخ تا زحل
سهم کاغذ از قمر تا مشتری سهم مرواریذ از قمر تا مشتری سهم زعفران از قمر تا زهره
سهم کوبابی از عطارد تا زهره سهم روغن از زحل تا مشتری سهم سرما از زحل
تا زهره سهم گوشت از مریخ تا عطارد سهم گوسفند از مریخ تا مشتری سهم شراب
از مریخ تا زحل سهم نار از مریخ تا زحل سهم تراب از زحل تا زهره
سهم باران از عطارد تا زهره سهم هیزم از زهره تا زحل سهم قوذ و ابریشم
از عطارد تا مشتری سهم باران از درجه اجتماع تا خانه قمر و بسبب مخالف
و بفکنی از طالع اجتماع هر کجا برسد آن سهم اگر خانه سفلی بوذ چون
قمر بذان کوکب برسد آن روز باران آید سهم باران روز بروز بگیرد
از درجه آفتاب تا درجه زحل اخراج کرداند بفکنی از درجه قمر هر
کجا برسد سهم آنجا بوذ و اگر این سهم بزحل پیوندد سرما بوذ و اگر
بمشتری پیوندد باد بوذ و اگر بمریخ پیوندد گرما بوذ و اگر بآفتاب
پیوندد هم گرما بوذ و اگر بزهره پیوندد باران بوذ و اگر بقمر پیوندد

هم باران بوذ اندر وی بحساب والله اعلم باب
در باران آمدن بدان که فلک نجم با فلک سه یکی بوا است
ان ازین که نکوی سه یکی است و پس از زیرک بنگری
سه یکی و خداوند فلک سه یکی دلیل کند بر باران آنها زهره خواند
هوا و را هر آنکه که مغربی باشد با زیر نور آفتاب باشد دریاها زیر
زمین بجنبد و بخار خیزد از وی بخار دریا ابر باشد و جهان تر
شود و هوا رطوبت گیرد و اگر مشرقی باشد دریاها خاموش
باشد و بخار بر نخیزد از هوا و اگر زهره را بینی که راجع شود
و آفتاب اندر حمل باشد یا اندر حوت آن سال بسیار باران باشد
بهاران اندر و اگر راجع شود و آفتاب اندر جدی باشد یا اندر
دلو ان بهاری باران باشد از بهران زهره مشرقی باشد و آن
آفتاب دور باشد بوقت تحویل سال عالم و این نگاه دار اندر تحویل
سال و اگر بتیر ماه راجع شود با اول تیر ماه باران بسیار باشد
و اگر بتیر ماه مشرقی باشد بتیر ماه کم باشد بهارگاه بسیار نم باشد
و اگر بتیر ماه مغربی باشد بتیر ماه نمکن باشد و بهارگاه خشک
باشد و اگر با اول نخست تا زیر نور آفتاب باشد و مغربی
خواهد شدن بهارگاه را هم با اول زمستان هم باخر زمستان نمکن
باشد و چنانست چون زن و مرد را مزاج که زهره با آفتاب
کرد آید آب فرو ذاید از میان ایشان و دیگر بنگر که ماه با
ستارگان و خداوندان فلک هر کجا همه گرد آیند اگر چنان
بینی که گرد آیند اندر بروج آبی بنگر تا بچه وقت گرد آیند
از وقتهای سال اگر اندر زمستان گرد آیند و اندر بروج آبی
دلیل باران بسیار کند و اگر اندر زمستان گرد آیند و اندر بروج

[illegible] باران کند والله اعلم

باب اگر خواهی که بدانی که کدام جای سرد باشد و کدام جای
گرم باشد بنگر بطالع و خانهٔ هفتم و ستارگان بلند تر که بر سرما و گرما
دلیل کند پس بنگر از نگرستن ایشان بطالع پس طالع خشکی باشد و غارب
و دیگر پس بنگر از خداوند گرمی و سردی و از جای ایشان و افزودن
ایشان یکی با دیگر و از قوة و ضعف ایشان و از جای ایشان و امتحان
ایشان با یکدیگر و اگر کسی از گرما بترسد همچنین نگاه کن باب
دانستن گرمی سال و سردی بدانکه هرچ آفتاب ببرجی آید که آن برج از زیر
ستر جای باشد آنجایگاه را گرما باشد و هرچ بر میانه از آنجایگاه
باشد آنجایگاه با اعتدال باشد هرچ دور باشد از آنجایگاه سرما باشد
هرچ مریخ اندر حمل آید یا اندر مثلثهای بوقت گرما گرما بیش باشد
و اگر زحل اندر مثلثهای وی بوقت گرما گرما نرم تر بود و اگر زحل بود اندر
با مثلثهاء بوقت سرما سرما باشد سخت و اگر مریخ باشد سرما کمتر باشد
و جوزا با مثلثها و همچون حمل با مثلثهٔ خویش سرطان با مثلثهٔ خویش
هم چون ثور با مثلثهٔ او باب باد و جنبیدن هوا بدانکه دلیل
باد عطارد است اگر عطارد بزحل پیوندد باد سرد باشد و خاک و گرد
باشد و تاریکی هوا و اگر بمریخ پیوندد باد گرم باشد و گرد باشد و اگر بمشتری
پیوندد دلیل که تو گشادگی هوا و اگر بزهره پیوندد بادی باشد خوش
و اگر بآفتاب پیوندد و بتابستان باشد دلیل باد سموم کند و خالی
السیر باشد بر طبع برج حکم کن و دایم حکم خویش از عطارد داران
ستاره کن که بوی پیوندد و عطارد اگر نیکو بود باز توان داشتن
حکم تو درست آید انشاالله و اگر ماه ببرجی آن آید با مثلثهٔ سرطان هوا
بگردد بهر گرداری باشد و اگر از آفتاب باز گردد و خالی السیر باشد

خاکی دلیل رعد و برق کند و اگر اندر [illegible]
همچنان دلیل نم کند ولیکن کمتر از آن که اندر برج آبی بود و بنگر
که زهره با آفتاب بیک برج گرد آید چون گرد آید دلیل باران بسیار
کند و اگر دور گرد آید دلیل کمی باران کند و چون بوقت تحویل سال
زهره از آفتاب سی درجه میان دارد آن سال باران اندکی باشد
چون کم از سی درجه باشد باران میانه باشد و بدانکه زحل و مشتری
دلیل نم است هرچ بوقت تحویل سال هر دو در برج بادی باشند آن
سال بارانها بسیار بود و اگر اندر برج آبی باشد آن سال بارانها بسیار
باشد و اگر اندر برج خاکی باشد سرما سخت باشد و اگر اندر برج آتشی
باشند آن سال گرم گرد زد و نخ اندکی باشد و اگر از سرما و گرما ماه
خواهی که بدانی با نیم ماه نیم ماه بنگر بوقت اجتماع ماه با آفتاب یا بوقت
استقبال ماه با آفتاب و از عطارد و از ماه هرچ بیکدیگر بنگرند و اندر
برج آبی باشد دلیل باران کند و اگر اندر برج خاکی باشد دلیل سرما کند
و همچنین نگاه دارد و بدان بجمله که ستارگان نحس دلیل کمی باران
از بهر خشکی خویش و اگر خواهی که بدانی وقت باران آمدن بنگر
که طالع اجتماع کدام برجست اگر همان برج طالع باشد هم اندر آن جای
اجتماع باشد یا اندر وتد از طالع باشد دلیل باران کند و اگر زهره
اندر وتد طالع اجتماع باشد یا اندر استقبال و مغربی باشد و آفتاب
بوی نگرد یا ماه بوی پیوندد دلیل بارانهای بسیار کند و بدانکه اوتاد
طالع سال هم چون اوتاد طالع اجتماع باشد و اگر اجتماع اندر وسط السما
باشد و آفتاب بنحسی بپیوندد دلیل بارانهای نیکو کند اندر آن ماه و اگر
ماه بمشتری پیوندد یا بزهره یا بعطارد که زیر شعاع آفتاب بیرون آید دلیل
باران بود اندر آن ماه و این آنگاه باشد که آفتاب یا مشتری یا عطارد مر
ماه را بپذیرد

همچنین دلیل کند و اگر از زهره باز گردد و قطع ای السیر بود همچنین
دلیل کند و اگر قبتاره رجع پیوندد همچنین نکو اگر گردد ونیره شود
والله اعلم **باب** در معرفت طالع برجها اگر خواهی که بدانی
که هر روزی چه باشد بگیر از آفتاب تا زحل و بگذر از درجه ماه
هر کجا شمار رسید شود بنگر که خانه کیست اگر خانه زحل
باشد آن روز سرما باشد و اگر مریخ باشد آن روز باد باشد و اگر
خانه زهره باشد آن روز باران باشد و اگر خانه آفتاب باشد
آن روز گرما باشد و اگر خانه ماه باشد آن روز باران باشد
و اگر خانه مشتری باشد روز گشاده باشد و هوا خوش باشد والعلم
عند الله **باب** در بیان صورت منازل

شرطین بطین ثریا دبران هقعه

هنعه ذراع نثره طرفه جبهه

زبره صرفه عوا سماک غفر

زبانا اکلیل قلب شوله

نعایم بلده سعد ذابح سعد بلع

سعد السعود اخبیه مقدم موخر رشا

باب اندر گفتن منازلهای قمر بدانکه هر دو منزلی
و نیمه یکی از منزل برجی باشد تمام و خلاف نیست که سر
برج حمل است ولیکن در حمل خلاف کرده اند که شرطین سر
برج حمل است که او منازل انست و بیشتر شمار از آن
ی گیرانند و دیگر قول انست که چهار دانگ از بطن الحوت
سر برج حمل است و مگر این درست تر است از بهر آنکه
شش روز باقی مانده باشد که آفتاب از بطن الحوت
بیرون شود که حکم کنند که آفتاب بسر حمل شد و سال
نو کرد هفت روز مانده باشد آن سال را کبیسه خوانند
والله اعلم **باب معرفة الطالع من الساعات** اذا استحکمت الساعة التی ترید ان تعرف
فيه الطالع فاضرب الساعة في اجزاء ساعات درجة الشمس فما بلغ فزد عليه در
جات الشمس بمطالع والتي من البرج الذي فيه الشمس في مطالع البروج لتلك
البلدة فحسب اسمی حسابک فثم درجه الطالع بدرج المطالع **باب**
مودار والبس قال يعرف الساعة التي ولد فيها المولود باقرب
ما يجد اليه السبيل ولا يجعل معها كسر ثم اضرب الساعات التي خمنت
في ١٢ فما بلغ ما ضربته في اجزاء ساعات ذلك اليوم ان كان نهارا
وفي اجزاء ساعات الليل ان كان ليلا فما اجتمع من الضرب ان كان
اكثر من ثلثمائه وستين القيت منه دورا فما بقي فاحتفظ به وسمه
دليل الطالع ثم خذ من درجة الشمس الى درجة القمر بدرج المطالع لذلك
البلد واحفظه وسمه دليل الشمس ثم انظر فان كان دليل الشمس اكثر
من دليل الطالع فالساعات اكثر مما خمنت وان كان دليل الطالع اكثر
فالساعات اقل فان اردت ان تعرف تلك الزيادة او النقصان فخذ
ما بين الشمس والقمر بدرجه السواء فان كان اقل من مائه وستين فخذ ثلثه

وان كان اكثر من مائه وثمنين فالقسمه مايه وثمنين وحد ثلثه

فما بلغ ذلك المبلغ فهو دقائق من ستين دقيقه من ساعه مستويه ثم انظر

فان كانت الساعات اكثر من ثمنيه فزد تلك الاجزا على الساعات التي حسبت وان

كانت اقل فزد على الساعات التي حسبت ساعه واحده ثم انقص الدقائق من

الساعات التي زدت عليها الساعات فما بلغ بعد الزيادة او النقصان

فهو ما مضى من النهار من ساعه معوجه **قال زرادشت** الشمس في الطالع

يدل على اليسار والهيبه وفي الثاني يدل على الفقر كان منحوسا وان كان مسعودا دل

على السخا ويدل جمع ما يملك في الثالث يدل على شقا الاخوه وحزنهم في الرابع يدل على

حسن حال الاب في الخامس يدل على الاولاد المشهورين في السادس على الشقا

والذل في [illegible] على معادله النسا ومخاصمه وغربه وعز في الثامن على

فوايد من الميراث وعلى حنث في التاسع على حسن دين وصدق لسان في العاشر

يدل على السلطان وعز وملك في الحادي عشر يدل على بعد الذكر وحسن الحال

في الثاني عشر يدل على حسن سعا ودل وشمائه القمر في الطالع يدل

على ذكاء وعلم بالحساب وسعاده بين الناس ومخالطه الاشراف في الثاني يدل على

كسب وانفاق في الثالث يدل على سرور الاخوه واسعاع وحسن مذهب وحج في

الاسفار القريبه في الرابع يدل على اسعاع الاب بالام وانتفاعهم به في الخامس

يدل على حسن الولد وصلاحهم في السادس يدل على ذله المرض وانتفاع ينقص

العسر وضرر من جهه بعضهم في السابع يدل على مخاصمه الاشراف والنعص

الاهوال في الثامن يدل على ضعف نفس وكسل ومزاوله من الموتى والتعب

في طلب مواريث وديون في التاسع على بعد اسفار وتعسف وكثرة التعب ولخلاف

احلام في العاشر على حسن حال الام وعلى السلطان ساله وسعاده في الحادي عشر

على امه فاقا ولا دخل مكسب حظوه السلطان ونقصون من ماله في الثاني عشر

يدل على الفقر والسقوط والذل وقلت العقل هذا اصل تربيه فيه وسعض بطوالكواكب

والله اعلم

اگر گویند که اوج چیست **گوییم** که اوج دورترین جاییست بر محیط فلک خارج مرکز

از مرکز فلک بروج **اگر گویند که حضیض چیست** گوییم که حضیض نزدیکترین مو

ضعیست بر محیط فلک خارج مرکز از مرکز فلک البروج **اگر گویند** که تعدیل

آفتاب چیست **گوییم** که تعدیل آفتاب زاویه ایست نزدیک جرم آفتاب

بر محیط فلک خارج مرکز که مرتسم می شود از دو خط که از مرکز فلک

ممثل و مرکز فلک خارج مرکز بیرون می آیند **اگر گویند** که تقویم آفتاب چیست

گوییم که تقویم آفتاب قوسیست از فلک ممثل میان اول حمل و آن خط که از مرکز

فلک البروج بیرون آید بسوی آفتاب **اگر گویند** که خاصه ی آفتاب چیست

گوییم که خاصه ی آفتاب قوسیست از فلک خارج مرکز میانه ی اوج و جرم

آفتاب **اگر گویند** که وسط ماه چیست **گوییم** که وسط ماه قوسیست از

فلک ممثل میان اول حمل و میان سطحی که گذرنده است بمرکز این فلک

و مرکز فلک تدویر و این قوس از فلک ممثل و فلک مایل یکیست

اگر گویند که خاصه ی ماه چیست **گوییم** که خاصه ی ماه بعد اوست از ذروه ی

فلک تدویر بر خلاف توالی **اگر گویند** که بعد مضاعف ماه چیست

گوییم که بعد مضاعف قوسیست از فلک ممثل میانه جای اوج از دو

میان سطحی که گذرنده است بمرکز این فلک و مرکز فلک تدویر **اگر گویند**

که تعدیل اول ماه چیست **گوییم** که تعدیل اول زاویه ایست نزدیک مرکز

فلک تدویر که مرتسم می شود از دو خط که بیرون می آیند از فلک ممثل و از

نقطه ی که ذروه و حضیض بر استقامت آنست از فلک تدویر **اگر گویند** که تد

ویر خاصه ی معدل ماه چیست **گوییم** که قوسیست از فلک تدویر میان ماه و سطحی که خا

رجست از مرکز فلک ممثل گذرنده بمرکز فلک تدویر **اگر گویند** که تعدیل

دوم ماه چیست **گوییم** که تعدیل دوم زاویه ایست نزدیک مرکز فلک ممثل

که مرتسم می شود از دو خط که از مرکز بیرون می آیند یکی بسوی مرکز فلک تدویر

ویکی سوی جرم ماه اگر گویند که اختلاف چیست گوییم که اختلاف نصف
قطر فلک تدویر است میان اوج دیده می شود نزدیک بعد ابعد و اوج دیده
دیده می شود نزدیک بعد اقرب اگر گویند که دقایق نسب ~~چیست~~ کدام است
گوییم که دقایق نسب عدد بیست که نسبت او بشصت دقیقه همچون نسبت
اختلاف شصت که لازمست نزد مرکز فلک تدویر با هر اختلافی که در آنجا بست
اگر گویند که تقویم ماه چیست گوییم که تقویم ماه قوسیست از فلک ممثل میان اول
حمل و سطحی که گذرنده است بمرکز این فلک و بجرم ماه والله اعلم
در ذکر استخراج تقویم جوزهر چون خواهیم که استخراج تقویم راس کنیم وسط راس
را از دور که دوازده برجست کم کنیم آنچه بماند تقویم راس بود و ذنب همیشه در
مقابله او باشد هم بدان اجزا اگر گویند که جوزهر چیست گوییم که جوزهر موضع
تقاطع فلک مایلست و فلک ممثل در کرات ستارگان جز کره آفتاب
اگر گویند که وسط ستاره چیست گوییم که وسط ستاره قوسیست از فلک خارج مرکز
میان دو سطح که بمرکز فلک معدل المسیر گذرند و یکی باول حمل می رسد
و دیگری بمرکز فلک تدویر اگر گویند که خاصه ستاره چیست گوییم که خاصه
ستاره بعد اوست از ذروه فلک تدویر بر توالی اگر گویند که مرکز ستاره چیست
گوییم که مرکز ستاره قوسیست از فلک معدل المسیر میان دو سطح که بمرکز این
فلک می گذرند و منتهی می شوند یکی از آن دو سطح باوج و دیگری بمرکز فلک
تدویر اگر گویند که تعدیل اول ستاره چیست گوییم که تعدیل اول زاویه ایست
نزد مرکز فلک تدویر که مرتسم می گردد از دو خط که یکی از مرکز فلک ممثل بیرون
می آید و یکی از مرکز فلک معدل المسیر اگر گویند که تدویر ستاره و خاصه که
معدل چیست گوییم که قوسیست از فلک تدویر میان دو سطح که بر مرکز فلک
ممثل می گذرند که یکی از آن دو سطح بذروه فلک تدویر می رسد و دیگری
بستاره اگر گویند که مرکز معدل ستاره چیست گوییم که مرکز معدل قوسیست

از فلک معدل المسیر میان دو سطح که بمرکز فلک ممثل می گذرند و یکی از آن دو سطح
باوج می گذرد و دیگری بمرکز فلک تدویر اگر گویند که تعدیل دوم ستاره چیست
گوییم که تعدیل دوم زاویه ایست نزدیک مرکز فلک ممثل که مرتسم می شود از دو
خط که از آن بدر می آید یکی بسوی مرکز فلک تدویر و یکی بسوی جرم ستاره اگر گویند
که اختلاف ستاره چیست گوییم که آن اختلاف نیمه قطر فلک تدویر است آنجا
دیده می شود نزدیک بعد اوسط و نزدیک بعد ابعد یا اقرب اگر گویند که تقویم
ستاره چیست گوییم که تقویم ستاره قوسیست از فلک ممثل میان دو سطح که بمرکز
وی گذرند و یکی از آن دو سطح باول حمل می رسد و دیگری بجرم ستاره والله اعلم
اگر گویند که بهت ستاره چیست گوییم که بهت مسیر حقیقی ستاره است در روز
یا در ساعتی و چون تقویم دی از تقویم امروز کم کنند آنچه بماند بهت یکروزه بود

بدانک اگر کوکب سعد بدوستی بنگرند سوی سهم از چیز بسیار بود
و اگر کواکب نحس بنگرند کمتر بود و اگر سهم اندر طالع بود آن چیز بسیار
باشد و بهایش نیکو بود و نیز بنگرند بخداوند سهم اگر صاعد است آن
چیز اندر آن سال بسیار باشد و اگر هابط بود از چیز کمتر باشد و
بنگرند اگر خداوند سهم اندر برج زاید است آن چیز را نرخ زیادت
شود و اگر اندر برج ناقص بود نرخ آن چیز نقصان گیرد والله اعلم
برجهای زاید سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و برجهای
ناقص جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و جوزا والله اعلم


کتابخانه باقر ترقی
شماره ۱۱۳
کتابخانه
مجلس شورا

